



Research article

Research of Literary Texts in Iraqi Career
Vol. 3, Issue 4, Winter 2022, pp. 55-97

The reasons for the development of satire in the Seljuk period

Gahreman Shiri *

Professor of Persian language and literature, Bu Ali Sina University, Hamadan, Iran

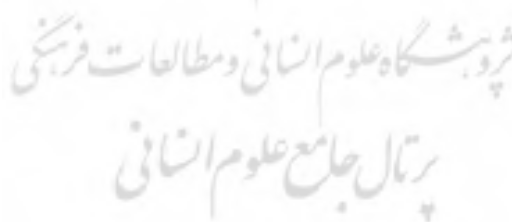
Received: 09/01/2023

Accepted: 18 /02/2023

Abstract

The development of all kinds of literary, linguistic, and fictional satires with intellectual, philosophical, social, and political topics is one of the characteristics of the Seljuk era. In this era, on the one hand, kings and Sufists tended to support the culture of the common people, and on the other hand, poets and writers, due to the growth of literacy in the society, improved their linguistic and literary art and created difficult works. Since the kings and common people had a simple mentality, poets used humor and poetic stories to communicate with them. In the meantime, all kinds of humor and satire, which were common demands of the kings and the masses of the people, as one of the types of fun and entertainment as well as a means of judgment about the era, attracted the attention of poets and kings. The other functions of satire in this period are: a tool to show the displeasure of poets with the inattention of rulers to their art, a tool for job competition between poets and also to show the realities of the times, criticism of mischief and discrimination, and also to take revenge on the creators of anarchy

Keyword: Satire, Seljuk rule, Stinginess, Peace, Freedom.



پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی
سال سوم، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۱ هـ ش، صص. ۹۷-۵۵

دلایل توسعه طنز در دوره سلجوقیان

قهرمان شیری *

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۹

چکیده

رشد انواع طنزهای ادبی، زبانی، داستانی با موضوعات فکری، فلسفی، اجتماعی و سیاسی از خصوصیات عصر سلجوقی است. در این عهد، از یک سو پادشاهان و اهل تصوف گرایش به جانب‌داری از فرهنگ عوام پیدا کردند و از سوی دیگر شاعران و نویسندگان، به دلیل رشد سواد جامعه به ارتقای زبانی و ادبی هنر خود پرداختند و آثار دشواری پدید آوردند. از آن جایی که پادشاهان و عامه مردم ذهنیت ساده‌ای داشتند، شاعران از عنصر طنز و داستان‌های منظوم برای برقراری ارتباط با آنان استفاده کردند. در این میان انواع هزل و هجو نیز که از خواسته‌های مشترک شاهان و توده‌های مردم بود به‌عنوان یکی از انواع تفنن‌ها و تفریحات و نیز به‌عنوان یک وسیله دآوری درباره دوران، توجه شاعران و شاهان را به خود جلب کرد. کارکردهای دیگر هجو و هزل در این دوره عبارت است از: ابزار نشان‌دادن ناخرسندی شاعران از بی‌توجهی حاکمان به هنر آن‌ها، وسیله‌ای برای رقابت شغلی بین شاعران و نیز نشان‌دادن واقعیت‌های روزگار، انتقاد از خساست‌ها و تبعیض‌ها و هم‌چنین انتقام‌گیری از پدید آورندگان نابه‌سامانی‌ها.

واژه‌های کلیدی: طنز، سلجوقیان، خساست، آرامش، آزادی.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

هجو و فکاهه همان «مزاح کردن» است که نویسنده قابوس نامه فصل سیزدهم از کتاب خود را به آن و «نرد و شطرنج باختن» اختصاص داده و به پرهیز از مزاح و فحش توصیه کرده است. «بدان ای پسر که به تازی گفته اند: المزاح مقدمه الشّر؛ یعنی مزاح پیشرو شرّ است تا بتوانی از مزاح پرهیز کن، خاصه از مزاح سرد و اگر مزاح کنی در مستی مکن که شر در مستی بیشتر خیزد. و از مزاح ناخوش و فحش، شرم دار در مستی و هشیاری... و اصل همه شرّ و عربده از مزاح دان و پرهیز از مزاح کردن، هر چند مزاح کردن نه عیب [است] و نه بزه که رسول علیه السلام مزاح کرده است» (قابوس نامه، ۱۳۳۵: ۶۵ باب ۱۳). این گفته‌ها به خوبی نگاه سرزنش آمیز غزنویان به ادبیات فکاهی را نشان می‌دهد و ناگزیری برخی از شاعران در چنگ آویختن بر هجوهای ادبی و سیاسی نادر در این دوران.

— در دوره سلجوقیان، علاوه بر گسترش جغرافیایی اقلیم‌ها، دو عنصر تعدّد و تکثّر قدرت‌ها و حکومت‌ها و در آمیختگی زبان ادبی با زبان‌های عربی و ترکی و فهلوی نیز در ایجاد تغییر در ماهیت شعر و نثر و تبدیل آن به سبک عراقی و نثر مصنوع نقش عمده بر عهده دارند. در این میان کثرت یافتن مدارس و کتاب‌خانه‌ها و افزایش شمار تحصیل کردگان نیز در این دگردیسی‌ها نقش فراوان دارند. خواست‌ها و توانمندی‌های شاعران و نویسندگان، اسبابی برای شکل‌دهی به سبک‌های جدید است و خواست‌های ارباب قدرت که از سطح به نسبت پایینی از سواد و فرهنگ برخوردار هستند و خواهان سرگرمی و مزاح و مطایبه، زمینه را برای تکوین هجو و هزل فراهم می‌آورد. البته نارضایتی شاعران و نویسندگان از قدرناشناسی زمانه نیز نقش مضاعفی در تشدید گرایش به طنز و فکاهیات بازی می‌کند.

اما این تنوع فکری و فرهنگی در دوره‌هایی مثل دوره صفویه مطلقاً از چنین وضعیتی برخوردار نیست. تعصّب‌های حاکم بر رفتار و افکار گروه‌های مذهبی در دوره صفوی برای مثال اجازه این نوع تکثّر فکری در فرقه‌های گوناگون را نمی‌دهد و در قلمرو ادبیات نیز به‌عنوان مثال دیگر نه به اندیشه‌های فلسفی اجازه ظهور و بروز می‌دهد و نه به اندیشه‌های عرفانی و نه به اندیشه‌های شادخوارانه و نه به اندیشه‌های غنایی. به این دلیل است که در واکنش به این نوع ممنوعیت‌ها، دور از چشم حکومت، شاعران به‌طور گسترده به سرودن خمیره‌ها و ساقی‌نامه‌ها می‌پردازند و تذکره میخانه و پیمانان پدید می‌آید و نیز به تقلید از مثنوی‌های نظامی گنجی‌ای ده‌ها نظیره از نوع خسرو و شیرین آفریده می‌شود. تلمیح به آیات و روایات نیز جای خود را به کنش‌های لائیک در سروده‌ها و نوشته‌ها می‌دهد.

— دوره غزنویان نیز یکی از مصداق‌های اعلا در بی‌توجهی به شاعران ناهم‌سو با حکومت است. زندگی فردوسی نمونه تمام‌عیاری از بی‌اعتنایی حکومت به شاعران آزاده و غیروابسته است و حضور او در دوره غزنویان افشاکننده سیاست‌های ضد ادبی این حکومت و استفاده ابزاری و تبلیغی آن از شاعران برای تملق و چاپلوسی و توجیه سیاست‌های نامشروع خود است. اگرچه هجویه منتسب به فردوسی نوعی اعتراض‌نامه سیاسی و اجتماعی است تا هجویه در معنای متعارف و طیبیت آمیز آن؛ اما رخداد این گونه وقایع در روابط متقابل شاعران و نویسندگان با حکومت و نیز در روابط شاعران با یکدیگر که گاه ریشه در رقابت دارد و گاه در خصومت، بر این واقعیت دلالت دارد که جامعه غزنوی، از سر تا به پای آن، از یک وضعیت هنجارمندی برخوردار نیست. اگر هزل‌گویی‌ها و

انحرافات اجتماعی را نیز بر این وضعیت بیفزاییم، جامعه‌ای در ذهنمان به تصویر کشیده می‌شود که از بی‌اخلاقی، بی‌انصافی، زورگویی، فقدان آزادی و عدالت، رواج فرهنگ تک‌صدایی و سرکوب فرقه‌های مذهبی انباشته است.

۲_ بحث

۲-۱. علاقه‌مندی حاکمان سلجوقی به طنز

دوره غزنویان و سلجوقیان، بیش از هر چیزی عصر فکاهه‌سرایی‌های غیرسیاسی است که شاخص‌ترین نمونه‌های آن را می‌توان در دیوان این سه شاعر معروف مطالعه کرد: سنایی، سوزنی، انوری. موضوع محوری در فکاهیات عصر غزنوی و سلجوقی، چیزی فراتر از مطایبه و هجو و هزل نیست که شماری از شاعران برجسته و گروهی از شاعران رده پایین و گمنام نیز در سال‌های پیش‌تر و یا در همان دوران، به این شیوه از سخن‌سرایی علاقه نشان داده‌اند. وجود این تعداد از شاعران است که این شیوه از سخن‌سرایی را در این دوره به یکی از جریان‌های به نسبت قدرتمند و پرطرف‌دار تبدیل می‌کند. برخی از این شاعران که نمی‌توان به‌سادگی هزل و هجو را در کارنامه آن‌ها از یکدیگر تفکیک کرد—چون دیوان بسیاری از آن‌ها از میان رفته است—عبارت‌اند از: طیان ژاژخای مروزی، منجیک ترمذی، کافرک غزنوی، عماره مروزی، ادیب صابر، کمال الدین اسماعیل اصفهانی، مهستی گنجه‌ای، ازرقی هروی، عمق بخاری، عسجدی، ولوالجی، قریع الدهر، نجیبی فرغانی، خطیری، حکاک. یکی از شاعرانی که در اشعار خود یادی از هجویه‌سرایان عصر خود کرده سوزنی سمرقندی است:

خجسته خواجه نجیبی، خطیری و طیان قریع و عمق و حکاکِ قرد یاوه‌درای
اگر به عهد منندی و در زمانه من مراسستی ز میانشان همه بروت‌درای
[بروت‌درای = لاف‌زنی و مبارزطلبی]

(لغت‌نامه دهخدا/ ذیل طیان)

در جای دیگر می‌گوید:

رفیق و مونس من هزل‌های طیان است حکایت خوش من خزره‌نامه حکاک
(سوزنی، ۱۳۳۸: ۵۹)

نظامی عروضی در جایی از چهارمقاله می‌گوید: «آل سلجوق همه شعر دوست بودند، اما هیچ‌کس به شعر دوستی تر از طغان شاه بن الب ارسلان نبود و محاورت و معاشرت وی همه با شعرا بود و ندیمان او همه شعرا بودند» (۱۳۲۷: ۶۹)؛ اما در جای دیگر از زبان معزی شاعر می‌نویسد: «و خواجه بزرگ نظام‌الملک رحمه الله در حق شعر اعتقادی نداشتی از آن که در معرفت او دست نداشت و از ائمه و متصوفه به هیچ‌کس نمی‌پرداخت» (همان: ۶۶). پیداست وقتی وزیر پرقدرتی چون نظام‌الملک به شاعران اهمیت نهد، شاهان هم به تبعیت از او، اعتنایی به شاعران نمی‌کنند. خاطراتی که امیرمعزی، امیرالشعرا دربار ملک‌شاه، درباره بی‌اعتنایی شاه به او و اشعارش در چهارمقاله نظامی عروضی نقل می‌کند و از مقروض شدن‌هایش می‌گوید، به خوبی جایگاه شاعران در دربار سلجوقیان را به نمایش می‌گذارد (همان: ۶۶ — ۶۸). دیگر آن که باز به گفته نظامی عروضی، اساساً سلجوقیان قومی بیابان‌گرد بودند و چندان التزامی به رعایت

آداب و آیین‌های مرسوم در حکومت‌داری نداشتند. «چون سلجوقیان آمدند و ایشان مردمان بیابان‌نشین بودند و از مجاری احوال و معالی آثار ملوک بی‌خبر، بیشتر از رسوم پادشاهی به روزگار ایشان مندرس شد و بسی از ضروریات ملک منظمس گشت» (همان: ۴۰). سیره عملی آن‌ها نیز به‌خوبی نشان می‌دهد که شاعران، نقش چندانی در دربار آن‌ها نداشته‌اند. افرادی مانند طغان شاه، که از شاهان سلجوقی در عراق است، از استثنائات این روزگار بوده‌اند. بر این اساس، با آن که سیاست کلی در دوره سلجوقیان مبتنی بر کم‌توجهی به شاعران است، گاهی نیز برخی از دربارها برای جذب شاعران به دستگاه خود، به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند؛ چون «وجود علما و شعرا و مترسلان در دربارها از لوازم ریاست و سلطنت شناخته می‌شد. و به همین سبب حتی رجال و صدور و رؤساء محلی هم به داشتن شاعران مدّاح در دستگاه خود توجه می‌کردند. گاهی اصرار در این امر به کشاکش بین امرا می‌کشید؛ چنان که در احوال ظهیرالدین فاریابی و مجیرالدین بیلقانی و شهری» چنین حادثه‌ای به وقوع می‌پیوندد (صفا، ۲۵۳۶، ج ۲: ۳۴۶).

— گاهی پادشاهان مناطق محلی و شاهان سلجوقی از مشوقان و مشتریان پرطرف‌دار هجو و هزل بودند. چنان که گفته‌اند «فتوحی از جانب ممدوح خود مأمور هجو انوری و جواب‌گویی او شده بود تا جبران اهانت آن استاد نسبت به ممدوح شده باشد [مجمع‌الفصحا، ج ۱: ۳۷۲]. و سیدالشعرا رشیدی به فرمان خضر خان و به تضریب او امیرالشعرا عمق بخارایی را در مجلس سلطان هجا گفت [چهارمقاله: ۴۶-۴۷]» (صفا، ۲۵۳۶، ج ۲: ۳۵۵-۳۵۶). به این دلیل است که برخی از شاعران در این دوره در مدّاحی‌های خود، گاه از هزل و هجو نیز استفاده می‌کنند. راوندی شعری را نقل می‌کند که در یکی از جنگ‌های کیخسرو قلیچ ارسلان سروده شده؛ با زبانی در آمیخته با هزل و هجو:

خسروا بنده را اجازت ده تا بگویم که دشمنت چون باد
سیخ در چشم و میخ در ناخن تیز در ریش و ایر در چُون باد
(حلبی، ۱۳۷۷: ۶۵۰)

یکی از خوش‌بختی‌های سلجوقیان این بود که وزرای با درایت و سیاست‌مدار و سکولاری داشتند که نمونه‌اعلای آن خواجه نظام‌الملک و محمد بن ایلدگز بودند. راوندی چند نمونه از رفتارهای سیاست‌مداران نظام‌الملک را در کتاب خود نقل کرده تا تصمیم‌ها و تدبیرگری‌های پخته و سیاست‌مداران او را نشان دهد، یکی در برابر سپاهیان، در هنگامی که پس از شکست دادن قاورد خواهان «اقطاع و نان‌پاره و جامگی زیادتی» بودند و دیگری در جایی که اجرت ملاحان جیحون را بر انطاکیه می‌نویسد تا نشان دهد که وسعت حکومت ملک‌شاه سلجوقی از ماوراءالنهر تا روم است و سوم در سخنان تند و انتقادی او در برابر ملک‌شاه. بر این اساس است که پس از گزارش ترور توطئه‌آمیز او می‌نویسد: «دریغا آن روزگار که وزرا چنان فاضل و دانا و عاقل و توانا بودند» (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۲۷-۱۲۹). ابو جعفر محمد بن ایلدگز، وزیر طغرل بن ارسلان سلجوقی نیز علاوه بر آن که نقش مهمی در اداره کشور و دستی نیز در کشورگشایی‌ها داشت، ادیبی فاضل بود و اشعار طنزآمیز می‌سرود و با آن اوقات پادشاه و اطرافیان را خوش می‌کرد. راوندی می‌نویسد: «ملک معظم اتابک اعظم... در بزم فضلا نکتها بگرفتی و بر شعرا بر سخن بیفزودی و شعرها او در زبان عوام مشهور و مذکورتر از آن است که با شرح حاجت افتد. و دو بیت‌ها خوش افتادی، یکی این است:

آن کس که جهان به پشت پای می‌زد دوش آمده بد در گدایی می‌زد
 از وقت نماز شام تا گاه سحر صد نعره برای ناشتایی می‌زد
 دویتی دیگری نیز در تاریخ ۵۸۵ برای قزل ارسلان به همدان می‌فرستد که چنین است:
 شاهان جهان و خسروان بنده من در مشرق و مغرب همگان بنده من
 با این همه ملک و پادشاهی که مراست من بنده تو همه جهان بنده من

در سایهٔ درایت‌های این وزیر بود که طغرل بن ارسلان، در طول ده سال از حکومتش در عراق، کارش «طرب‌فزای و ملک‌آرای» بود و «رفاهیت و امن و نشاط داشت، کاری ساخته و اسبابی پرداخته، از مؤنت و مواشی فارغ و از جرأت حواشی آسوده» (راوندی، ۱۳۸۶: ۳۳۳-۳۳۴). سلطان «در بزم و طرب بود و اتابک در زرم و تعب» (همان: ۳۳۵). سلجوقیان عراق چون از میان فرزندان و آقازاده‌های پادشاهان سلجوقی یعنی سلجوقیان خراسان برگزیده می‌شدند، اغلب رجالی رفاه‌طلب، عاشق عشرت، علاقه‌مند به شکار و کبوتربازی بودند و ادارهٔ کشور را به وزیران خود سپرده بودند. ناگفته پیداست که این شخصیت‌ها با آن روحیه‌های شتاب‌کار و سرخوشانه که اغلب در سنین پایین درمی‌گذشتند و حکومت‌های بادوامی نیز نداشتند نمی‌توانستند ارادت طولانی مدت به شاعران داشته باشند. آن‌ها نیز مانند بسیاری از عامهٔ مردم، چون از تحصیلات چندان درخوری برخوردار نبودند، از اشعار طنز و هزل، آن هم در لحظه‌هایی خاص خوششان می‌آمد. به این سبب بود که در این دوره، نه تنها هزل و هجو، بلکه شیوهٔ خاصی از ستایش‌گری به نام مدایح هزلی نیز رشد بسیاری پیدا کرد.

از توضیحاتی که راوندی در *راحة الصدور دربارهٔ خوی و خصال سلجوقیان عراق* به دست می‌دهد، به‌خوبی می‌توان نقش قدرت و سیاست و ذهنیت حاکم بر زمانه را در تکوین و توسعهٔ پدیده‌هایی چون طنز مشاهده کرد. بر اساس گزارش راوندی، با آن که طغرل بن محمد بن ملک‌شاه «پادشاهی... از هزل و فواش [کذا فی الاصل] دور» بود (راوندی، ۱۳۸۶: ۲۰۸) اما برادرش محمود بن محمد بن ملک‌شاه «شغفی عظیم به شکره و یوز و سگ شکاری و باز و کبوتر داشت، جمله به قلادهٔ زر»؛ و «به حکم آن که در سرای زنان بسیار نشست»، «از بسیاری مباشرت علت‌های مزمن بر آن سلطان مستولی شد» (همان: ۲۰۵). برادر دیگر آن‌ها، مسعود بن محمد بن ملک‌شاه بود که «سلطانی عالم دوست، درویش بخشای، عدل فرمای بود. از بزه دور و از جهل نفور... از تنعم و تکلف محترز بودی و با دیوانگان و مرغان انسی داشتی، از شکار سیری نداشتی و به تنها شیر کشتن ماهر و دلیر بود و اسپی آزموده خاص این کار را داشت» (همان: ۲۲۶). راوندی دربارهٔ ملک‌شاه بن محمود بن محمد (ملک‌شاه دوم) نیز نوشته است: «سلطان ملک‌شاه بر شکار و شراب مولع بودی... سخی و خوش‌خوی، هزل دوست و دون پرور، مولع بر مباشرت و معاشرت، آرایش تاج و تخت، موزون حرکات، ستوده خصال» (همان: ۲۴۹-۲۵۰). در ادامه می‌گوید: «به لهو و طرب عمر می‌گذاشت» (همان: ۲۵۱) به همین سبب بیش از چهار ماه حکومت نکرد. بزرگان دربار از عیاشی‌های او خوششان نمی‌آمد. یک‌بار او را در خانهٔ حسن جاندار مهمان کردند. سه روز «هم در آن خانه که خفته بود او را با آن زن [زنی جمال نام که معاشرش بود و برو حاکمه] و دو سه خدمت‌کار موقوف کردند و کس به سلطان محمد فرستادند برادرش تا از خوزستان بیامد و به کوشک همدان بر تخت نشست» (۲۵۱ و ۲۵۵) و به این ترتیب علیه او کودتا کردند.

ارسلان بن طغرل بن محمد رفتاری اشرافی داشت: «از کار دخل و خرج و ضبط احوال خزانه و پایگاه و غیر آن متغافل و در تفتیش و تفحص آن مسامح و مساهل، تنعم دوست و ترفه جوی بود و در پوشش و خورش تکلف و تنوق به غایت رسانید. لباس های فاخر و کسوت های ملون و جامه های خطابی و زرکشیده های مثقل به عهد او قیمت گرفت. در جمله آن لباس ها که او پوشید و بخشید هیچ کس نپوشید و نبخشید و نه بدان لطف دید. ملاطفت او در مجلس معاشرت به غایت کمال بود و هرگز در بزم او فحش و لغو و جفا و دشنام بر لفظ کس نرفت و از کس حرکت خارج در وجود نیامدی» (راوندی، ۱۳۸۶: ۲۸۲).

یکی از فرقه های فعال در دوره سلجوقیان که با رفتارهای به نسبت افراطی در برابر کنش های انفعال گرای صوفیه نقش مهمی در تعدیل عملکرد حکومت سلجوقیان و حکومت های اقماری آن در برابر مذاهب مختلف بازی می کند فرقه اسماعیلیه است که با ترورهای متعدد و حتی تهدید برخی از پادشاهان سلجوقی، آنان را از مداخله گسترده در فعالیت گروه های مذهبی برحذر می دارند. ترور شخصیت های سخت گیر مذهبی و سیاسی چون نظام الملک و دو تا از فرزندان او و کارد زدن دو خلیفه بغداد (صفا، ۲۵۳۶، ج ۲: ۱۷۰-۱۷۱) و شمار زیادی از شخصیت های معروف سیاسی و مذهبی و سپاهی، خوف شدیدی در دل پادشاهان سلجوقی و دیگر امرای محلی می افکند و آن ها را از دخالت در کار فرقه های مذهبی باز می دارد. بر این اساس است که به رغم ناهم سویی سلجوقیان با اعتقادات شیعیان و عدم اعتماد به مردم عراق که به قول آن ها اهل رفض و بدعت بودند و از طرف داران دیلمیان و بی اعتقاد به خلیفه بغداد، هنگامی که آن ها را در میان دیوانیان می یابند به عنف وادار به ترک عقیده می کنند و یا چند سیلی به آنان می زنند و از کار برکنار می کنند (صفا، ۲۵۳۶، ج ۲: ۱۸۳ و ۱۸۵). سلجوقیان مانند غزنویان مخالفان اعتقادی خود را از دم تیغ بی دریغ نمی گذرانند. گفته اند در اواخر عمر نظام الملک «یک دسته از متفکین شیعه که در دستگاه سلجوقی راه یافته بودند» توانستند نظام الملک را خانه نشین کنند و تاج الملک ابوالغنائم قمی را بر جای او بنشانند. در آن زمان مجد الملک ابوالفضل قمی نیز به دیوان استیفا راه می یابد و پای شماری از هم مذهبان آن ها نیز به دربار باز می شود (همان: ۱۸۷-۱۸۸). نفوذ چهره های شاخصی از پیروان ادیان مختلف به دربارهای سلجوقی و همراه با آن، آزادی عمل داشتن فرقه ها در جامعه، موجب بحث ها و جدال های فراوان در مجالس و مناظر و منتقل شدن آن مباحث به متون مکتوب و به تبعیت از آن، کاهش قتل ها و کشتارهای فرقه ای می گردد. این موضوع نیز نقش مهمی در رشد فکری جامعه بازی می کند؛ چون به این طریق قدرت نظامی جای خود را به قدرت قلم و زبان می دهد.

هم چنان که مدرس رضوی در مقدمه دیوان انوری به درستی نوشته است: «هجو گویی و مطایبه در آن دور و زمان، خود وسیله تفریح خاطر و راه دور کردن اندوه و ملال از مردمان بوده و پادشاهان و امرا و صدور مخصوصاً شعرا را بدین امر تشویق و ترغیب نموده و گرفتگی و ملال را بدین راه از خاطر خود دور می کرده اند. و کم تر شاعر مدیحه سرا است که گرد هجو نگشته و خود را بدان نیالوده باشد» (انوری، ۱۳۳۷: ۱۳۹ مقدمه). انوری هم به این موضوع در هنگامی که به هجو یکی از دوستانش پرداخته اشاره می کند:

این دو بیتک اگر چه طیب رفت	تا	دگر	صورتیت	نمایند
جد بیهزل، زیرکان گویند	جان	بکاهد	ملالت	افزاید

(انوری، ۱۳۳۷: ۶۳۸)

در جای دیگر سروده‌های خود را محصول مسهل‌هایی می‌داند که عقل به طبع او داده است تا مجلس سردان را گرم کند:

عقل صد مسهل به طبعم بیش داد
تا چنین در نظم و نثرش کرد نرم
چون بدانستم که بی اسهال او
مجلس سردان نخواهد گشت گرم
کافرم گر قطره‌های زین پس ریم
در دهانشان جز به آزر و به شرم
(همان: ۶۸۷-۶۸۸)

نمونه این نوع مطایبات در این دوره فراوان است.

دستار خوان بود ز دو گز کم به روستا
در وی نهند ده کدوی تر نه بس عجب
لیکن عجب ز خواجه از آن آیدم همی
کو بر کدوی خشک نهد بیست من قصب
(همان: ۵۲۱)

البته هجو و هزل در دوره سلجوقیان مقاصد دیگری غیر از خوش‌باشی و غلبه بر ملالت داشته است که برخی از آن‌ها عبارت است از: ایجاد واژه در شاعران و مدعیان، انتقام از رقیبان و مخالفان و تهدید ممدوحان و ممسکان. «بعضی گفته‌اند که او [=انوری] به هجو کسان خود از آن روی پرداخته است که شعرای هم‌زمان خود را بترساند تا کسی گرد معارضه با وی نگردد و با او به مهاجرات پردازد... شعرا غالباً هجو را وسیله گرفتن صله و دریافت تقاضاهای خویش قرار داده و در دیوان بیشتر از شعرا این گونه قطعات موجود است که وقتی کسی ازدادن صله خودداری می‌کرد شاعر به هجوش می‌پرداخت» (انوری، ۱۳۳۷: ۱۴۰ مقدمه).

مهستی گنجه‌ای که عطار در یکی از حکایت‌های الهی‌نامه می‌گوید:

مهستی دیر آن پاک جوهر مقرب بود پیش تخت سنجر
اگرچه روی او بودی نه چون ماه ولیکن داشت پیوندی بدو شاه
از مقربان درگاه سلطان بود و گاهی برای سنجر، چنگ نیز مینواخت:
مهستی پیش سلطان چنگ می‌زد نوایی بس بلندآهنگ می‌زد
(عطار، ۱۳۸۷: ۲۹۶-۲۹۷)

از اشعار به‌جامانده از مهستی به‌خوبی می‌توان دریافت که حتی در دربار سلجوقیان نیز هزل و هجو به‌عنوان گونه‌ای از شعر تفریحی و تفننی خریدارانی داشته است؛ به‌دلیل آن که مهستی در جایگاه یکی از زنان محبوب و مرتبط با سلطان سنجر، دارای رباعی‌هایی با مضمون‌های هزل و هجو است. تردیدی نمی‌توان کرد که او برای خوشایند شاه از چنین مضمون‌هایی استفاده می‌کرده است. البته بعضی از رباعیات مهستی دارای طنزهایی از گونه دیگر است که در دسته هزل و هجو نمی‌گنجد:

شاهها ز منت مدح و ثنا بس باشد
وز پیرزنی تو را دعا بس باشد
گر گاو نیم شاخ نه در خورد من است
ور گاو شدم شاخ دو تا بس باشد

(مهستی، ۱۹۸۵: ۳۱)

شهر آشوب‌های شغلی و صنفی نیز که از مهستی به جا مانده و در آن‌ها سر به سر صاحبان برخی از حرفه‌ها گذاشته در دسته ادبیات فکاهی قرار می‌گیرند و به‌خوبی از جانب‌داری حکومت از ادبیات سرگرم‌کننده حکایت دارند:

آن دلبر قصاب دکان می‌آراست استاده بدند مردمان از چپ و راست
دستی به کفل برزد و خوش خوش میگفت احسنت، زهی دنبه فربه که مراست
هان ای پسر روّاس اینک سه دُرُست بستان و مرا پاچه ده از دست نخست
خوه پاچه دست گیر و خوه پاچه پای مقصود من اندرین میان پاچه توست

(جاجرمی، ۱۳۵۰، ج ۲: ۱۱۵۲-۱۱۵۳)

۲-۲. دیدگاه‌های ایده‌آلیستی اسبابی برای ناخرسندی

سنایی در قصیده‌های انتقادی خود، تصویرهای درخشانی از اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی عصر سلجوقیان به دست داده است که نمونه‌های آن را در اشعار و نوشته‌های دیگران نمی‌توان دید. تصویری که او و نظامی در سروده‌های خود از وضعیت روزگار می‌دهند نوعی مقایسه عملکرد گروه‌های مختلف مردم با رفتار اصحاب و یاران پیامبر در صدر اسلام است؛ یعنی سنجش کنش‌های مردم با ملاک و معیارهای آرمان‌گرایانه. به این دلیل است که آن‌ها رفتار هیچ قومی را منطبق بر استانداردهای مطلوب تلقی نمی‌کنند. چون «دگر گشته است حال روزگار» و «اهل روزگار، احوال دیگر کرده‌اند».

شرح را یکسو نهادستند اندر خیر و شر قول بطلمیوس و جالینوس باور کرده‌اند

و

کار و جاه سروران شرع در پای اوفتاد زان که اهل فسق از گوشه‌ای سر بر کرده‌اند

پادشاهان قوی، ضعیفان را به درگاه خود راه نمی‌دهند و مال و ملک مردمان را به خویشاوندان و اطرافیان تُرک خود داده‌اند و از حرص پول و طمع بستن در مال یتیم، احکام شریعت را نادیده می‌گیرند. کردار ناپسندیده عالمان در این است که با آرزا و آرزومندی‌هایی که دارند خود را مسخره‌لشکریان ساخته‌اند و هنگام توصیف و تعریف نیز از سر طمع‌ورزی بر مال وقف و حقوق دیوانی، ظلم ظالمان را با عدل عمر برابر قلمداد می‌کنند. با آن صفت‌هایی که سنایی برای «خرقه‌پوشانِ مزورسیرتِ سالوس‌ورز»، با نوعی خشونت و عصبانیت ذکر می‌کند، پیدا است که چه جایگاهی در اندیشه‌های او دارند. نفرت او از آنان به این دلیل است که «گاه خلوت» «با موی چو شیر»، «ورد خود، ذکر برنج و شیر و شکر کرده‌اند». وقتی این «صوفیان وقت»، «خویشتن را سُخره قیماز و قیصر کرده‌اند»، طبیعی است که قاریان با الحان ناخوش خود سرگرم باشند و حاجیان با گداصفتی و نیاز بردن به در ظالمان. خواجگان دولت هم با خوردن مال‌های حرام و صرف آن‌ها به تزئین طوق اسب و پاردم استر، خلقی را گریان و دین خود را بر باد بدهند. در چنین وضعیت است که «مال‌داران توانگر کیسه درویش دل»، «سر ز کبر و بخل بر گردون اخضر برده‌اند» و «در جفا، درویش را از غم توانگر کرده‌اند». شاهان و شاهزادگان سلجوقی نیز در این میان خود را با شکار و کبوتربازی سرگرم کرده‌اند و توجه چندانی به تنگنای زندگی مردم ندارند.

زین یکی مشتِ کبوترباز چون شاهین به ظلم عالمی بر خلق چون چشم کبوتر کرده‌اند در راحة الصدور راوندی روایت‌هایی از کبوتربازی سلجوقیان عراق آمده است که بی‌گمان اشاره سنجایی نشان از شهرت این موضوع در میان مردمان آن سال‌ها دارد (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۴۸-۱۵۰).

اما چون همه شاعران، احساسی هم‌سان با سنایی ندارند و بسیاری از آن‌ها خود را با وضعیت موجود تطبیق داده‌اند، این است که بیراهه‌روی آن‌ها نیز درد مضاعفی است که شاعرانی چون سنایی و انوری و خاقانی و دیگران باید تحمل کنند. سنایی در اشعاری با عنوان «در هجو شعراء بد گوید» خصوصیات مفصل‌تری از شاعران زمان خود را بازگو می‌کند.

یک رمه ناشیان شعرپراش خویشان کرده‌اند شعر تراش
 قالب و قلبشان سلیم و لئیم خاطر و خطشان عقیم و سقیم
 (سنایی، ۱۳۵۹: ۶۸۲)

مردم‌رخان نسناس فعلی که فرق محنت و منحت و شعر و شعر را نمی‌دانند و «همه محتاج جامه کرباس» اند و «بهر دونان سپر بیفکنده/ شعر برده به پیش خربنده».

همچو گربه به لقمه‌ای محتاج کرده چون موش سفره‌ها تاراج...
 در به روز و شب دوان و نوان نام نیکو بداده از پی نان
 (همان: ۶۸۳-۶۸۴)

خاقانی هم تصویری که از وضعیت دوران خود ترسیم می‌کند، با نوعی وارونگی ارزش‌ها همراه است:
 جاهل آسوده، فاضل اندر رنج فضل مجهول و جهل معتبر است
 سفله مستغنی و سخی محتاج این تغابن ز بخشش قدر است
 (خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۶)

او هم از صاحبان قدرت و ثروت دل پرخونی دارد:
 پیش ما بینی کریمانی که گاه مائده ماکیان بر در کنند و گربه در زندان سرا
 گر برای شوربایی بر در اینان روی اولت سکا دهند از چهره، آنگه شوربا
 (همان: ۲)

۲-۳. ناخرسندی سرایندگان از خساست‌ها

سنایی و سوزنی و انوری و بسیاری از شاعران عصر سلجوقی از بی‌اعتنایی امیران و پادشاهان و کساد مفرط بازار شعر و شاعری شکایت‌های فراوان دارند. انوری به دوستی که می‌گوید در کتابها خوانده است: که فلان شخص در فلان تاریخ/ به یکی بیت بدره زر بفشاند و پادشاه دیگری یک عالم را بر فراز تخت خود بنشانند، به طعنه می‌گوید: ای دوست، اینها ترهات است.

آخر این قوم عادیان بودند که خود از نسلشان کسی بنماند
 (انوری، ۱۳۳۷: ۶۱۸)

در یکی از معدود اشعار به جا مانده از ابوسعید جرجانی، او به مقایسهٔ سخاوتمندی و صله‌دادن شاهان پیشین و شاهان «نوکیسه و نوکاسه‌ی» دوران خود می‌پردازد و می‌گوید شاهان گذشته «احوال جهان، باطل و بازیچه شمردند» و «ره احرار سپردند» و «محنت‌زدگان را به کرم دست گرفتند»، اما:

ایشان همه رفتند و جهان جمله به مشتی
زین ناکس و نامردم و نامرد سپردند
هنگام طمع شوختر از گربه و گرگاند
در وقت کرم شوم‌تر از عَرچِه و گُردند
قومی همه نوکیسه و نوکاسه که از بخل
نام کرم از نامهٔ هستی بستردند
ز آن قوم که ما دیدیم امروز کسی نیست
گویی که به یکباره همه پاک بمردند
این نیز عجب‌تر که هم از بخت بد ما
با خود همه چیزی که برفتند ببردند
(بهزادی، ۱۳۸۳: ۷۸-۷۷)

انوری در شکایت از روزگار خود می‌گوید:

عنصری گر به شعر می‌صله یافت
نه ز ابناء عصر برتری‌ای است
نیست اندر زمانه محمودی
ورنه هر گوشه صد چو عنصری‌ای است
(انوری، ۱۳۳۷: ۵۶۸)

او هم از نبود ممدوح شایسته شکایت دارد:

خاطری چون آتشم هست و زبانی همچو آب
فکرتی تیز و ذکایی رام و طبعی بی‌خلل
ای دریغا نیست ممدوحی سزاوار مدیح
وی دریغا نیست معشوقی سزاوار غزل
(همان، ۶۷۴)

- منجیک ترمذی شاعر بزرگ «نیمهٔ دوم قرن چهارم» «که بعد از دقیقی در دربار چغانیان به سر می‌برده و مدّاح آنان» بوده (صفا، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۲۴) و «در هجو و هزل» «سرآمد شاعران عهد خود شمرده» می‌شده و «به قول [رضاقلی خان] هدایت "کسی از تیرطعنش نرستی و از کمند هجوش نجستی"» (همان: ۴۲۴)، هم از گویندگانی است که بارها از خساست بزرگان عصر خود نالیده و این خصلت را به رخ آنان کشیده است:

گوگرد سرخ خواست ز من سبز من پریر
در پیشش ار نیافتمی روی زردمی
خود سهل بود سهل که گوگرد سرخ خواست
گر نان خواجه خواستی از من، چه کردمی
(ترجمان‌البلاغه: ۱۱۳؛ به نقل از: صفا، ج ۱: ۴۲۵؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۴۰۲؛ بهزادی اندوهجری، ۱۳۸۳: ۳۲)

این شعر در دیوان سنایی نیز آمده است (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۱۰۲). در جای دیگر هم می‌گوید:

ای مجلسیان حضرت شاه
دریای شما نهنگ دارد
از بهر خدا مرا بگویید
تا نان شما چه رنگ دارد؟!
(بهزادی، ۱۳۸۳: ۳۲)

اگر هدف از طنز را دفاع از خود و یا انتقام از دیگری یا مبارزه با هر وضعیت ناروا بدانیم، طنز دورهٔ سلجوقی رسواگر امرا و بزرگانی است که خساست را پیشهٔ زمامداری خود کرده‌اند و بسیاری از شاعران حرفه‌ای را از

دربار خود دور و از میان هنرمندان، تنها به جلب شماری از شاعران بی‌مایه و هزل و هجوگو بسنده کرده‌اند. شاعران بزرگ این دوران با هجو شماری از صاحبان ثروت و قدرت و فرهنگ و حتی شاعران کم استعداد، از آن‌ها انتقام می‌گیرند و در مجموع این شیوه از طنزپردازی در آن سال‌های یکی از روش‌های مبارزه محسوب می‌شود.

- آن لحن و بیان عصبی و خشونت‌بار که از کاربرد رکیک‌ترین الفاظ و عبارات در برابر گروه‌های مختلف اجتماعی هیچ ابایی ندارد و از خصوصیات عمومی در شمار بسیاری از دیوان‌های شعری در دوره سلجوقیان است، نشان‌دهنده برآورده نشدن انتظارات شاعران از پادشاهان عصر خویش است که چندان توجهی به سنت‌های رایج در دربار شاهان سامانی و غزنویان اول در صله‌دادن و حمایت مالی از شاعران ندارند. شاعران ناامید از دربار آنان، گاه مجبور به متوسل شدن به افراد دون پایه در جامعه برای کوچک‌ترین نیازهای زندگی می‌شوند. مثل درخواست شلوار از فردی به نام یوسف نامی به وسیله خواجه سنایی (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۸۰-۱۰۸۱). شاعری به نام جوهری نیز در دوره سلجوقیان اسب اعطایی ممدوح خود را که از فرط پیری و لاغری نمی‌توانسته استفاده‌ای از آن کند به موضوعی برای طنز و تمسخر تبدیل کرده و از ممدوح می‌خواهد اسبی را که از دوران نوح و اسکندر و فرعون و فریدون باقی مانده و ۶۳ سال نیز در آخور سلطان بوده است بردارد و اسب دیگری به او بدهد:

در سر آید چو رسد بر شکمش زخم رکاب	بنشیند به دُم آنگه چو کشی باز عنان...
نزد او رفتم با زین و لگام و افسار	گفت ای بی‌حق و بی‌حرمت پیر نادان
من ز تو پیرترم حرمت و حَقم بشناس	که ز بی‌حرمتی افتاده‌ای اندر حرمان...
گفت من مرکب تهمورث بودم ز نخست	کاو همی شد به بناکردن مرو شهبان
گفت با نوح نبی بوده‌ام اندر کشتی	به گه آن که جهان گشت خراب از توفان

(عوفی، ۱۹۰۶، ج ۲: ۱۱۴-۱۱۵)

انوری نیز از اسب هم‌سانی یاد می‌کند که یکی از ممدوحانش به او هدیه کرده است؛ اسبی که گوش و چشمش شاهد وقایع فراوانی در جهان هستی بوده و انوری از او درباره داستان توفان نوح و حال حضرت آدم می‌پرسد و او می‌گوید از من درباره نخستین موجود جاننداری که خداوند آفرید بپرس:

مرکب میمون ادام الله توفیقه که، هست	یادگار نوح پیغمبر که در کشتی کشید
گفتم ای پیر مبارک! خیر مقدم! مرحبا!	قصه آن کو که گوش و چشم تو دید و شنید...
حال آدم گوی و نوح و قصه ذبح خلیل	ناقه صالح چه بود و رخس رستم چون دوید...
گفت تو بسیار ماندی هیچ میدانی کدام	آن نخستین جانور کایزد تعالی آفرید

(انوری، ۱۳۳۷: ۶۴۶)

توصیف‌های کمال اسماعیل از خواجهگان ممسک زمانه به قدری اغراق‌آمیز است که از فرط حساست، تیر خوردن از دشمن را به تیر زدن بر او ترجیح می‌دهند، چون در اولی نفع و توفیر وجود دارد:

اگر روزی مصافی آیدش پیش نهد حالی به زخم تیغ گردن

نیندازد به دشمن تیر از بخل ولی توفیر داند، تیر خوردن

(کمال اسماعیل، دیوان: ۶۱۰)

و در خطاب به یکی از خواجهگان زمانه می‌گوید:

تو چنان ممسکی که از دست گر بیرم به تیغ، خون ناید

(کمال اسماعیل، دیوان: ۶۶۹؛ بهزادی، ۱۳۸۳: ۱۳۵)

شاعرانی چون انوری و سنایی و سوزنی و کمال اسماعیل اگر در این دوره بیشترین نارضایتی را از خساست خواجهگان ابراز کرده‌اند دلیل آن را باید در این واقعیت جست‌وجو کرد که آنان در فضل و هنر جایگاهی فراتر از شاعران دربار غزنوی داشتند، اما ذره‌ای از التفات و عنایت آن دوران را در رفتار بزرگان زمان خود نمی‌بینند؛ به این سبب است که همواره روح و روان آنان دچار ناخرسندی است. اگر یکی از موضوعات پرتکرار در دیوان انوری، مانند سایر شاعران این دوران، ناخشنودی از خساست بزرگان است دلیل آن را باید در این واقعیت جست‌وجو کرد. او عطای برخی از بزرگان را مانند ختنه کردن می‌داند «که اندر عمر خود یک بار باشد» (انوری، ۱۳۳۷: ۵۶۱).

بخل را دیدم و سخا هر دو کرده اندر سرای خواجه وطن

هر یکی با یکی گرفته قرار بخل با خواجه و سخا با زن

(انوری، ۱۳۳۷: ۴۳۷؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۴۸۶)

دربارهٔ خوان بعضی از خواجهگان نیز می‌گوید:

خوان خواجه کعبه است و نان او بیت الحرام نیک بنگر تا به کعبه جز به رنج تن رسی

بر نبشته بر کنار نان او خطی سیاه لم تکونو بالغیه الا بشقی الأنفسی

(انوری، ۱۳۳۷: ۶۴۷)

در چنین وضعیتی است که زیستن چیزی جز عذاب نیست:

بودن اندر عذاب چون جرجیس یاشدن در جحیم چون ابلیس

بهتر است از سؤال کردن و طمع و ایستادن به پیش مرد خسیس

(همان: ۵۹۵؛ بهزادی، ۱۳۸۳: ۱۴۳)

در میان شاعران این دوره تنها شاعران آذربایجان به‌خصوص خاقانی و نظامی هستند که چندان گله‌ای از صله‌بخشی‌ها ندارند؛ چون شماری از پادشاهان منطقه چشم عنایت به آن‌ها دارند. نظامی اساساً رقابتی یا خصومتی با کسی ندارد و در کنج عزلت خود نشسته است و به‌واسطهٔ صله‌ها و مستمری‌های اندکی که دریافت می‌کند و بیشتر با اتکا به قناعت و عزت نفس و با یک ارادهٔ آهنین و احساس تعهدی سخت‌سرانه، به کار داستان‌سرایی خود مشغول است. شاعری چون خاقانی را وقتی بالاتر از وزیر می‌نشانند، البته نیازهای مادی‌اش را نیز برآورده می‌کنند؛ به این دلیل است که اگر در جایی نیز ندایی از او برای برآورده کردن نیازهایش برمی‌آید یک خطاب دوستانه به یکی از امیران متمول منطقه است که «صد شتر بار مُشک» از خُلق او «در سفرند» و اشتراکی با گردن پر زر به اهل

هنر می‌بخشد. خاقانی با تهدید و تحکم از او می‌خواهد که اشتری نیز به وی بدهد:

ور به ندهی، دهمت صد دشنام که یکی زان به اشتری نبرند

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۸۵۰-۸۵۱)

امیر اسدالدین نیز درخواست خاقانی را اجابت می‌کند و برایش ده شتر می‌فرستد. با آن که هجو خاقانی و ابوالعلا در تاریخ ادبیات نسبتاً معروف است اما واقعیت این است که خاقانی حتی در هجو ابوالعلا — و نیز در هجو رشید و طواط (همان: ۹۱۹) — هم کم می‌آورد و چندان مهارتی در سرودن اشعار هجو و هزل ندارد. هجوهای خاقانی بیشتر جنبه ادبی دارد و کم‌تر به جانب فحش و هزل متمایل است. در هجو رشید و طواط، او را «بلخیکِ سَقَط» خطاب می‌کند و ادعا می‌کند که:

بد نثری و رسائل من دیده چند وقت کژنظمی و قصائد من خوانده چندگاه

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۹۱۹)

یعنی او را به تقلیدگری و «عقد» و «دُر» دزدی از «گهر آفتابِ کان» و «گهر آسمان پناه» و «سحر زبانِ سامری آسا» و «وحی خمیر موسوی اعجاز» خود متهم می‌کند (خاقانی، ۱۳۸۲: ۹۱۹). در هجو دیگری که نشان می‌دهد بین خاقانی و رشید و طواط این گونه هجوها دو سه بار اتفاق افتاده، از این موضوع اظهار ناراحتی می‌کند که چرا او ادعای برابری با خاقانی را کرده است. می‌گوید: «رشیدکا» تو از «تهی مغزی و سبک خردی»، «گه تمیز، قُبُل از دُبُر نمی‌دانی»، بنابراین «مگویی که در زمانه منم هم زبانِ خاقانی».

سقاطه‌های تو آن است و سحر من این است به تو چه مانم؟ و یحکک به من چه میمانی

قیاس خویش به من کردن احمقی باشد که ابن اربدی امروز تو، نه حسانی

(همان: ۹۳۱)

او وقتی یکی از وزیران را نیز هجو می‌کند باز هم بیشتر از عبارات‌های ادبی استفاده می‌کند. پس از تشبیه وزیر به دُم خر دجال و پاردم مَرکبِ هنر، می‌گوید:

اندر حرامزادگی از استران عهد آن ارجلِ درشتِ سرِ نرمِ سُمِ تویی

قَمی و درگزینی و کاشانی وزیر در خواجگی سرآمدگانند گم تویی

اصحاب کُهِف‌وار ز ننگِ تو زیر خاک خفتند هر سه، رابعهم کلبهم تویی

خاقانی اشتلم به زبانی کند چو تیغ بفکن سپر که بابت این اشتلم تویی

(همان: ۹۳۲)

در این دوره چون حکومت مرکزی و امرای بزرگ بعضی از مناطق تنها به بخشش‌های گاه‌گاهی و البته اندک، آن هم به برخی از شاعران اکتفا می‌کنند، بسیاری از شاعران برای دستیابی به ممدوحان دست‌و‌دل‌بازتر در میان سران و بزرگان و صاحبان سرمایه و اعتبار در شهرهای مختلف، به جست‌وجو برمی‌آیند. یکی از علت‌هایی که موجب بدبینی و هجو شخصیت‌ها و امرا در شهرها و مناطق مختلف می‌شود، بی‌توجهی یا رفتار توهین‌آمیز آن‌ها با بعضی از شاعران است. در چنین وضعیت‌هایی وقتی شاعر نام شهر را ذکر می‌کند و به هجو حاکم یا وزیر آن جا

می‌پردازد، ممکن است از شدتِ عصبانیتِ ترکشِ کلام او بر عموم مردم هم اصابت کند. سنایی در هجو بلخیان نیز همان مفاهیم را با الفاظی متفاوت و ملایم‌تر بازگو می‌کند:

از بس که غر و غرزن که به بلخاند ادیبانش
می‌باز ندانند مذکر ز مؤنث
بلخی که کند از گه خردی پسران را
بر کاندھی و دفرنی و ذکت لت حثّ
زان قبه لقب گشت مر او را که نیابی
در قبه به جز مسخره و رند و مخنث
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۰۵۶)

گاهی نیز عصبانی‌بودن از یک شخص یا گروهی از آدم‌ها، منجر به هجو و توهین به قومیت‌ها و نژادها می‌شود که البته قصد سراینده نوعی کلیت‌بخشی به موضوع است و نه خشک و تر را با هم سوزاندن. موضوع اصلی در هجوهای کافرک غزنوی «شاعر هزّال اواخر قرن پنجم هجری» و از شاعران «دورهٔ سلطان ابراهیم غزنوی» (بهزادی، ۱۳۸۳: ۶۸) که یکی از مصداق‌های این موضوع است اعتراض به خساست و لثامت صاحبان قدرت و ثروت است؛ همان مضمون مشترک در هجونامه‌های اغلب شاعران در این دوران. بدینی او به حکومتیان تا به آن حدّ است که همهٔ ترکان را مردمانی خسیس قلمداد می‌کند:

تا ولایت به دست ترکان است
مرد آزاده مرد، بینان است
جهد کن تا دریده چُون باشی
روز روز دریده چُونان است
او خصلت خساست را یک صفت ذاتی در آن‌ها می‌داند که حتی در خصوصی‌ترین روابط خانوادگی نیز نشانه‌های آن را می‌توان دید. اگر هم چنین نباشد، شاعر می‌خواهد با این نوع ادّعا، موضوع را مبالغه‌آمیز جلوه دهد.

پدرش گر به نانش دست برد
بشکند خُرد ناخنان پدر
پسرش گر به خوانش در نگرد
برکنند چُست دیدگان پسر
هجویه‌های او از خنده‌دارترین هجویه‌های این دوران است:
این قوم را نگه کن در خون یک‌دگر
برخاسته همی به شیخون یک‌دگر
قومی سیفعلون و گروهی سیجعلون
کردند پاره پاره، همه چون یک‌دگر
(بهزادی، ۱۳۸۳: ۶۸)

- کثرت و تنوع مدح‌ها در دیوان شاعران عصر سلجوقی بر این واقعیت دلالت دارد که نیازهای مادی شاعران مثل دورهٔ غزنوی از یک دربار برآورده نمی‌شده و آن‌ها مجبور به روی آوردن به دربارهای متعدد و ستایش هر کس و ناکس می‌شدند. این موضوع یکی از عامل‌های نارضایتی و زودخشمی شاعران و سرودن شعرهای اعتراضی و توسّل‌جستن به هجو و هزل بود. نکتهٔ دیگر این است که در این دوره، به دلیل بی‌توجهی صاحبان قدرت و ثروت به شاعران و نبود هیچ درآمد مشخص مادی، آن‌ها حتی برای پیش پا افتاده‌ترین خواسته‌ها مثل طلب شراب در اشعار بی‌شمار و درخواست راتبه و کاغذ و پنبه و پیراهن و روغن و آرد و کفش و موزه و قبا و یخ و هیزم و سرکه و آبکامه و خربزه و گوشت و مزه و سکنجبین و شکر و عود و شمع و روشنایی و جو و سیم

گرمابه (بر مبنای دیوان سوزنی و انوری) مجبور به ستایش‌گری می‌شدند؛ چون امورات روزمره زندگی بدون ستایش‌گری سپری نمی‌شد. سنایی نیز مانند سوزنی و انوری قصیده‌های فراوان در ستایش شخصیت‌ها و صاحبان مناصب حتی افراد کم‌اهمیت در محدوده حکومت غزنویان دوم و برخی مناطق خراسان دارد — چون شاهان غزنوی و امرای محلی و وزیران و خواجهگان و قاضیان و سرهنگان و امامان و شاعران — و بیش از همه بهرام شاه غزنوی را ستایش کرده است. اما تعداد قصایدی که به مدح شاهان سلجوقی اختصاص داده بسیار اندک است. یک‌بار سنجر را مدح کرده است (سنایی، ۱۳۶۲: ۸۵) و بار دیگر جوابیه‌ای به پرسش سنجر داده است که از او در باب مذهبش پرسیده است (همان: ۴۶۷). سنایی نیز گاه تنها برای برآورده کردن نیازهای روزمره به ستایش صاحبان قدرت و ثروت می‌پردازد. در جایی از ممدوح خود طلب یک شلوار و ایزار حقیر دارد (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۸۱)، در جای دیگر از وعده ممدوحی برای دادن یک جبه یاد می‌کند که آن را فراموش کرده است (همان: ۱۰۸۲). در جای دیگر شکایت از این دارد که نیمی از عمرش را صرف مداحی کرده و نیمه دیگر را به وعد و وعیدهای ممدوح سپری کرده است:

عمر دو نیمه است و از این بیش نیست اوّل و آخر چو همی بنگرم
نیمی از آن کردم در مدح تو نیمی در وعده به پایان برم
عمر چو در وعده و مدح تو شد صلّه مگر روز قیامت خورم
(همان: ۱۰۸۱-۱۰۸۲)

در دوره او، ممدوحان در یک رفتار عمومی خواهان مدح رایگان بوده‌اند، به دلیل آن که شَم و شعوری برای درک جایگاه فکری و تاریخی هنر و رنج و مرارتی که هنرمند برای آفرینش آثار خود به کار می‌گرفت نداشتند:

خواهد که شاعران جهان بی‌صله همی باشند پیش خوانش دایم مدیح خوان
الحق بزرگوار خردمند مهتری است کاو را کسی مدیح برد خاصه رایگان
مدحش چرا کنم که بی‌لایدم خرد هجوش چرا کنم که بفرسایدم زبان
باشد دروغ مدح در آن خر چون فراخ باشد دریغ هجو از آن خام قلتبان
(سنایی، چاپ مصفا، ۱۳۳۷: ۷۲۲)

- این که شاعر قوی‌دستی چون انوری برای راه یافتن به یک دربار، ناگزیر از ده سال صبوری و سماجت می‌شود، به خوبی می‌توان دریافت که بازار شعر و شاعری در دوره سلجوقیان چندان خریداری نداشته است. انوری در سروده‌های خود به این موضوع با نوعی تحقیر و خودکم‌بینی چنین اشاره می‌کند:

خسروا بنده را چو ده سال است که همی آرزوی آن باشد
کز ندیمان حضرت ار نبود از مقیمان آستان باشد...
چه شود گر تو را در این یک بیع دست بوسیدنی زیان باشد
یا چه باشد که در ممالک تو شاعری خام قلتبان باشد
(انوری، ۱۳۳۷: ۱۳۵-۱۳۷؛ به نقل از: حلبی، ۱۳۷۷: ۴۶۴)

وقایعی از این دست، تأثیر بسیار بر عصبانیت شاعران از زمین و زمان در دورهٔ سلجوقیان می‌گذارد و بخشی از هزل‌های تند آنان را زمینه‌سازی می‌کند. سنایی نیز مانند انوری و سوزنی سمرقندی، برای امرار معاش، چاره‌ای جز ستایش صاحبان قدرت، حتی در مراتب اجتماعی پایین‌تر آن ندارد. در جایی دست‌توسل به یک قاضی ناشناس دراز کرده است و می‌گوید:

هفت ماه آمد که از بهر تقاضای صلت کرده‌ام بر درگهت چون دولت و دانش ثبات
(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۵۱)

او به زحمت‌ها و مرارت‌هایی که برای سرودن شعر می‌کشید هم اشاراتی دارد. گاهی این اشارات برای آن است که بگوید اگر از ممدوحی تقاضای صله‌ای می‌کند و او تعلل می‌ورزد و یا فراموش می‌کند، بداند که او چیزی را در برابر زحمتی می‌خواهد عطا کند:

چون من به ره سخن درون آیم خواهم که قصیده‌ای بیاریم
ایزد داند که جان مسکین را تا چند عنا و رنج فرمایم
صد بار به قعر در شوم تا من از عهدهٔ یک سخن برون آیم
(همان: ۱۰۸۲)

۲-۴. دلایل روی آوردن به طنز

۱- یکی از هدف‌های هزل و هجو در دورهٔ سلجوقیان آن است که پدیده‌هایی چون رواج انحرافات اخلاقی را یک پدیدهٔ همگانی در میان عامهٔ مردم و درباریان و حکومتیان و به تبعیت از آن در میان شاعران قلمداد کند. دست کم در این موضوع نمی‌توان تردیدی روا داشت که وقتی شاعران تجربیات امردبازی‌های خود را با آب و تاب فراوان به روایت می‌گذارند، پیداست که وجود این‌گونه روابط در جامعه یک کنش عمومی است و از قبح چندانی برخوردار نیست. به این دلیل است که علاوه بر اشارات متعدد به غلام‌بارگی پادشاهانی چون محمود غزنوی و سنجر سلجوقی و برخی از دیوانیان، شاعرانی چون عسجدی (حلی، ۱۳۷۷: ۳۸۴) و سنایی و سوزنی و انوری، با صراحتی هم‌سان با ایرج میرزا، تجربیات متعدد خود از شکار زیباییان و ساده‌رویان مذکر و مؤنث را با جزئیات دقیق و کامل، هم در شیوهٔ شکارگری و هم در توصیف فراز و فرود تنانگی به روایت گذاشته‌اند تا بخشی از واقعیت‌هایی را که در زیر پوستهٔ ظاهری جامعه جریان دارد به نمایش درآورند. سنایی تجربه‌های هم‌سان خود در برقراری رابطه‌های غریزی با پسران را با زبانی عقیف‌تر به روایت می‌گذارد (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۸۳-۱۰۸۴).

- سوزنی یکی از خاصیت‌های هجو خود را این می‌داند که هر کسی را که او هجو کرده، آدم عاقبت به خیری شده است. او با این ادعا می‌خواهد اثبات کند که روزگار او، دورهٔ جولان بدکاران است. به این دلیل است که افراد منتقد و حقیقت‌گویی چون سوزنی، باید در بیشتر دوران عمر خود در وضعیت افلاس‌آمیزی به سر ببرند:

من یکی شاعرم مبارک هجو نیست حاجت مرا بدین تعریف
هر که را من هجا کنم گردد گر بود دون دون، شریف شریف
گبر کلاخ را هجا کردم یافت اسلام و خلعت تشریف

(سوزنی، ۱۳۳۸: ۴۵۳)

۲- پیش از هر چیزی باید به این واقعیت اعتراف کرد که روی آوردن به تولید طنز، محصول دوره‌هایی است که سخت‌گیری‌های سیاسی و مذهبی جای خود را به آزادی نسبی در حوزه‌های فکری و فرهنگی و اجتماعی می‌دهد و حکومت رفتاری توأم با تحمل و تعامل با گروه‌های مختلف جامعه در پیش می‌گیرد؛ گاهی نیز محصول دوره‌های فترت و انتقال از یک حکومت به یک حکومت دیگر است که البته حکومت سلجوقیان از نوع اول است. این آزادی شامل خود نویسندگان و شاعران نیز باید باشد؛ یعنی ادبیات از گردونه وابستگی و پیوستگی به حکومت خارج شده باشد و دارای استقلال نسبی باشد تا موضع‌گیری‌های آن به وسیله حکومت‌ها تعیین و تعریف نشود. در دوره سلجوقیان، به دلیل کاهش ذوق هنری حاکمان به ادبیات، شعر درباری رونق پیشین خود را از دست می‌دهد و شاعران از آزادی بیشتری در انتخاب موضوعات شعری برخوردار می‌شوند و یک سویه عامیانه نیز در نثر و نظم فارسی پدیدار می‌شود که از پیامدهای آن تولید گسترده داستان‌های تألیفی به نظم و نثر و سرودن اشعار هجو و هزل است.

۳- شاید یکی از دلایل گرویدن شاعرانی چون سوزنی سمرقندی به شعر هجو و هزل این باشد که در دوره آن‌ها شاعران قدرتمند و نوآور فراوان است و هر کدام از آن‌ها در یکی از مقوله‌های ادبی و فنون شاعری به فرد شاخص و صاحب سبکی بدل شده‌اند و عرصه برای نوآوری چنان تنگ شده که دیگر کسی نمی‌تواند برای خود جایگاهی فراتر از آن شاعران صاحب نام دست و پا کند. یکی از راه‌های باقی مانده آن است که یک شاعر با طنز و مطایبه، سر به سر آنان بگذارد و اشعار آن‌ها را به گونه دیگری بسراید و یا حتی به انتقاد و احتجاج با آنان پردازد. نظیره‌گویی‌های سوزنی را باید از این منظر هم ارزیابی کرد. به این دلیل است که گاه در برخی از این نظیره‌ها به جدال‌های تند با شاعران دیگر می‌پردازد. او می‌خواهد در این شیوه به یک شاعر بی‌رقیب بدل شود و حتی ادعا دارد که چنین جایگاهی پیدا کرده است:

از همه شاعران منم افصح همه را از من است بر سر تاج
همچو من شاعری به جد و به هزل نیست در روم و خلخ و قیحاج
قدر من بنده خود بود مجهول قدردانی بُدی به گیتی کاج

(سوزنی، ۱۳۳۸: ۱۴۷)

بر این اساس است که «سوزنی در شاعری خویشتن را از جلالی و سنایی و قوامی و نظامی و مسعود رازی و رودکی برتر می‌شمرد و تنها از انوری و عنصری به نیکی یاد می‌کند» (همان: ۱۱ مقدمه شاه‌حسینی). سوزنی در مجادله با سنایی می‌گوید:

ای سنایی تو کجایی که به خون تو دریم
هر کجا شعر تو یابیم نقیضه بکنیم
آند بار از تو و دیوانه عطیه کل و کور
... شعرهای تو بخوانیم و بر او سخره کنیم
تا به نیمور هجا نفخه شერთ بدریم
ور تو را نیز بیابیم به چون در بیریم
کل‌تر و کورتر و غرت‌تر و دیوانه‌تریم
ور کند سخره ما، سخره او را نخریم

چند گویی که سخن‌های سنایی نخرید
 ... چند گویی که سنایی و سنایی و ثنا
 ای سنایی به جز این هست که تو باهنری
 هنر این است که تو می‌بهلی، ما نه‌لیم
 ... این جواب است مر آن را که سنایی گوید
 نخریم و نخریم و نخریم و نخریم
 نه سنایی زر سرخ است و نه ما از گزیریم
 ای سنایی به جز این هست که ما بی‌هنریم
 به پس پشت که تو می به غری ما به غریم
 صنما تا به کف عشوه عشق تو دریم
 (سوزنی، ۱۳۳۸: ۳۹۹ - ۴۰۰ و هجو دیگر با مفاهیم همسان در: ۴۰۸ - ۴۰۹)

۴- دلیل دیگری که می‌توان برای علاقه شاعرانی چون سنایی و سوزنی و انوری به هجو و هزل ذکر کرد، آن‌چنان که از گفته‌های خود آن‌ها نیز هویدا است، مطالعه و تتبع در دیوان‌های برخی از شعرای عصر غزنوی و سلجوقی است. سوزنی در این باره گفته است:

رفیق و مونس من هزل‌های طیان است
 حکایت خوش من خزره‌نامه حکاک
 (۱۳۳۸: ۵۹)

اما باز آن‌چنان که خود او در اشعاش آورده، هجویه‌سرایی برای او یک میراث ماندگار نیز بوده است؛ چون پدرش مسعود، از شاعران هجویه‌سرا بوده است؛ بنابراین او، بیش از هر چیزی، بر اساس سنت خانوادگی خود عمل می‌کند. در گذشته، حرفه‌ها و پیشه‌ها از پدران به فرزندان به ارث می‌رسیده است:

ای دفتر شعر پدردت آن که به هر بیت
 از تیغ هجای پدر من پدر تو
 راوی ز فرو خواندن آن چون دف تر، تر ماند
 صد ره به هزیمت شد و سر برد و سپر ماند
 (همان: ۱۸۳)

مسعود اگر زنده بدی از پی این شعر انسانی و احسنی به من شهره خلف بر
 (همان: ۳۹۰)

طبع پسر مسعود از گفته ترفند
 چون طبع پدر گشت به اشعار طرف بر
 (همان: ۳۸۹؛ و ۴ - ۵ مقدمه)

علاوه بر آن که شمار زیادی از شاعران رده پایین در دوره غزنویان و حتی سامانیان به نوعی در خط و خطوط هجو و هزل قدم می‌زدند، می‌توان اشاره به قرون اولیه ورود اعراب به ایران کرد که نهضت شعوبیه را در بین ایرانیان دامن زد و شماری از شاعران و نویسندگان ایران برای مبارزه با عرب‌ها، به نگارش اشعار و مطالب بسیار در مثالب و معایب تازیان پرداختند و به این وسیله بازار هجو و مفاخره و تحقیر و تفاخر از دو جانب به شدت گرم شد و از همان زمان خصلت عرب‌ستیزی وارد تاریخ و فرهنگ و ادب ایران گردید. اگرچه این دوران پس از بازگشت قدرت سیاسی به خود ایرانیان در دوره صفاریان و سامانیان و غزنویان، به‌طور طبیعی سپری و آن‌گونه هجوها نیز از

رونق پیشین خود افتاد؛ اما در دوره سلجوقیان به گواهی آمار سرایندگان هجو و هزل، بار دیگر بنا بر دلایل گوناگون بار دیگر این نوع بدزبانی‌ها در سه قلمرو جامعه و سیاست و فرهنگ چهره نمایان کرد.

۵- در دوره سنایی و سوزنی، هجو یک نوع اسباب تفریح و تفنن در بین شخصیت‌ها به خصوص شاعران و شاهان و مقامات حکومتی که رابطه دوستانه با یکدیگر داشتند نیز بود. چون هزل و هجو در روزگارانی که جامعه از آرامش و آزادی نسبی و فرهنگ جامعه از تکثر و تنوع برخوردار است، مناسبت بیشتری با آن جامعه دارد. به این سبب است که سوزنی سمرقندی ادامه برخی از مداخل خود را به هجو و مطایبه ختم می‌کند و یا سنایی در کارنامه بلخ، به هجو یکی از دوستان شاعرش به نام خواجه مؤید وراق می‌پردازد و در پایان نیز یادآوری می‌کند که با او مزاح کرده است:

آن مؤید که عقل مرشد اوست موجد زیرکان مؤید اوست...
تا نهاده است شعر هم در پیش قل هو الله نخوانده هرگز بیش
بر زبان گاه مردن آن راند در نماز جنازه آن خواند
گر به قولنجیان نماید از آن باد قولنجیان گشاید از آن
هر که بر چون از آن دو بیت نگاشت تیز هرگز نگه نداند داشت
این سه بیتک خجل خجل گفتم به سر او اگر ز دل گفتم
لیک بی‌هزل جد بنماید بی‌نمک دیگ هیچ خوش ناید
تا نگردد ز من چو ممتحنی که مزاح است ملح هر سخنی
(سنایی، کارنامه بلخ: ۳۴۰؛ به نقل از: بهزادی، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۱۰۳)

دیگر آن که از همان دوران جوانی سلطان مسعود غزنوی که او یکی از اتاق‌های خود را با عکس‌های الفیه و شلفیه تزیین کرده بود، نشانه توجه نسل‌های جدید شاهان و شاهزادگان به مسائل غریزی و میدان‌دادن به آن، به یک پدیده آشکار و عیان تبدیل می‌شود و با نشانه‌هایی که بازتاب عشق مذکر به مذکر در اشعار دوره سلطان محمود پیدا می‌کند، حتی موضوعات هزلی نیز جنبه ادبی و هنری به خود می‌گیرند. به این دلیل است که در دوره سلجوقیان، نه تنها کتاب الفیه و شلفیه توجه شاهان و شاعران را برمی‌انگیزد و به وسیله ازرقی هروی به شعر درمی‌آید، بلکه حتی برای مداوای طغان شاه پسر آلپ ارسلان، تصویرهای این کتاب به وسیله یک زوج جوان به نمایش عینی نیز درمی‌آید تا ناتوانی شاهزاده در مباشرت با زنان مداوا شود (عوفی، ۱۹۰۶، ج ۲: ۸۷). ناگفته پیداست

که اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ
(عوفی، ۱۹۰۶، ج ۲: ۸۷)

برخی از شاهان سلجوقی، گاهی به بعضی از افراد ادیب و خطاط و نقاش مأموریت می‌دادند که مجموعه‌ای از اشعار طنز و فکاهه را برای سرگرمی آن‌ها فراهم کنند. یک نمونه آن را راوندی در تاریخ راحة الصدور چنین روایت کرده است: «در شهور سنه ثمانین و خمس مایه، خداوند عالم رکن الدنيا و الدین طغرل بن ارسلان را هوای مجموعه‌ای بود از اشعار. خال دعاگوی زین الدین می‌نوشت و جمال نقاش اصفهانی آن را صورت می‌کرد. صورت

هر شاعری می کردند و در عقبش شعر می آوردند و مضاحکی چند می نوشتند و آن حکایت را صورت رقم می زدند. و خداوند عالم مجلس بدان می آراست و به لطف طبع مضاحکی چندها ساختی آن را غیبی خواندی و بعضی مسموعات را جیبی» (راوندی: ۵۷).

۶- این که برخی از شاعران حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای، در عرصه هجو و هزل به راحتی در ارتباط مستقیم با بعضی از امرای محلی و یا حتی پادشاهان سلجوقی بودند و جایگاهی شبیه به شاعر محبوب دربار را داشتند و هنر شاخص آن‌ها نیز سرودن هزل و هجو بود، نشان می دهد که در دوره سلجوقیان یکی از حامیان اصلی این نوع شعر که موجب شیوع و گسترش آن نیز می شود، دربارهای حکومتی بوده‌اند که از همان دوران سلطان محمود غزنوی، شاعران را به عنوان وسیله‌ای برای سرگرمی و تفریح، آرامش و تسکین، ترویج سیاست‌ها و تبلیغ به کار می گرفته‌اند و حتی گاه آن‌ها را جای‌گزین ملیجک‌ها و دلچک‌ها می کرده‌اند. آن‌چه در باره کوشکی قاینی گفته‌اند، این واقعیت را تصدیق می کند. کوشکی «در جد گفتن دستی نداشته و هنر او هزل پرداختن بوده است. عوفی می گوید: "حکیم کوشکی که قصر هزل او رفیع‌العماد بود، اساس جد او بی‌اعتماد و مدح او همه قدح و اطراء او همه هجا و آن‌چه گفته است همه مطبوع و لطیف است"» (عوفی، ۱۹۰۶: ۱۷۴؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۶۰۸). «گویا این شاعر نسبت به سنجر سلجوقی دل‌سپردگی بی‌اندازه داشته و از این بیشتر هجوهای او درباره گروهی از سپاهیان و بزرگان سپاه سنجر بوده که نعمت ولی نعمت خود را می خورده‌اند و چنان که می‌بایست سپاس او نمی کرده‌اند و در کار پیکار سستی نشان می‌داده‌اند» (حلبی، ۱۳۷۷: ۶۰۸). عوفی در این باره می‌نویسد: «و اکثر اهاجی او در حق جماعتی است که نعمت سنجری را به کفران مقابله کردند و در مواقف مردی و مردمی ثبات نمودند تا خورشید دولت معزی به کسوف مبتلا شد. چون او را به فوات این دولت دل‌سوزی هرچ کامل تر بود. در حق آن جماعت اشعار لطیف و هجوهای مطبوع گفت....»

طلب کرد از شما ناحق سپاسان	فلک کفران نعمت‌های سنجر
زهی خربندگان ناسپاسان	زهی درماندگان بی‌حمیت
چنین بیرون دهد از دست آسان	کسی خود زاد و بود و ملک و اقطاع
به شمشیر از نُس زنتان خراسان»	مسلم بین که چون بیرون کشیدند

(عوفی، ۱۹۰۶: ۱۷۴)

نمونه استفاده از شاعران برای ایجاد آرامش و رامش، این حکایت از نظامی عروضی، درباره طغان شاه بن الب ارسلان است که می گوید: «مگر روزی با امیر احمد بدیهی نرد می‌باخت» و بازی در وضعیت حساسی قرار گرفته بود. طغان شاه خواست سه شش زند، سه یک آمد. «عظیم طیره شد و از طبع برفت و جای آن بود و از غضب به درجه‌ای کشید که هر ساعت دست به تیغ می کرد و ندیمان چون برگ بر درخت همی لرزیدند که پادشاه بود و کودک بود و مقمور به چنان زخمی». در این وضعیت بود که یکی از شاعران دربارش، ابوبکر ازرقی، برای ایجاد آرامش در شاه و تغییر فضای دربار به پیش مطربان رفت و دو بیت شعر خواند و حالت شاه را چنان دگرگون کرد که «امیر طغان شاه بدین دوییتی چنان با نشاط آمد و خوش طبع گشت که بر چشم‌های ازرقی بوسه داد و زر

خواست پانصد دینار و در دهان او می کرد تا یک دُرست مانده بود و به نشاط اندر آمد و بخشش کرد» (نظامی عروضی، ۱۳۲۷ ق: ۶۹-۷۱).

۷- از وقایع موجود در تواریخ و تذکره‌ها نیز می توان دریافت که شاهان عصر سلجوقی، گاه شاعران را به عمد به جان یکدیگر می انداختند تا آنان به هجو یکدیگر پردازند و از طریق بدزبانی‌های آنان، اوقات خوشی برای شاهان فراهم شود. چنان که نظامی عروضی در چهار مقاله نقل می کند، قَدَر خان جبرئیل بن عمر بن احمد از سلسله خانیان ماوراء النهر که عمق بخاری را امیرالشعرا دربار خود کرده بود، به دلیل آن که از اشعار رشیدی شاعر که فردی عالم و فاضل بود نیز خوشش می آمد، او را نیز لقب سید الشعرا داد. روزی از عمق درباره شعر رشیدی پرسید. عمق گفت: شعرش «به غایت نیک و منقّی و منقّح» است «اما قدری نمکش در می باید». در وقت و مجلس دیگر، سخن عمق را برای رشیدی چنین نقل کرد که «امیرالشعرا را پرسیدم که شعر رشیدی چون است؟ گفت: نیک است اما بی نمک است». آن گاه وقتی از رشیدی می خواهد شعری بگوید، او نیز «بر بدبیه» قطعه‌ای در هجو عمق می گوید:

شعر من همچو شکر و شهد است و ندر این دو نمک نکو ناید
شلغم و باقلی است گفته تو نمک ای قلتبان تو را باید
(نظامی عروضی، ۱۳۲۷ ق: ۷۳-۷۵)

برخی از شاعران نیز هزل را نوعی چاشنی یا نمک کلام می دانستند و برای ایجاد اوقات خوش در مخاطبان خود از آن استفاده می کردند. روحی ولواجی می گوید:

آیم از جد به هزل کاندر شعر هست این خوان و آن نمکدانم
در دیاری که بی زر و سیم است خایه خوار و چُون عریانم
بونواسم به مذهب و ایر کف دست است چُون صبیانم
(حلی، ۱۳۷۷: ۶۰۶)

۸- ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات خود بر این اعتقاد است که شیوع هجو و هزل در شعر دوره سلجوقی، نوعی تأثیرپذیری از فرهنگ عربی نیز بوده است. «هزل و هجو از موضوعاتی است که در شعر عربی از سابق الایام وجود داشته و در شعر پارسی از ادبیات عربی تقلید شده است. آن چه از اشعار فارسی قرن چهارم در دست نشان می دهد که در آن دوره هجو و هزل در شعر فارسی به حد کافی معمول بود و غالباً جنبه شوخی بین شاعران و دوستان و نزدیکان آنان و یا جنبه تعرض از طرف شاعر به مخالفان او داشته است و خلاف آن چه تصور می شود از رکاکت فکر و بذات لسان [بد زبانی] هم دور نبوده. منتهی باید توجه داشت که این رکاکت و بذات به شدت دوره‌های بعد نمی رسد و رواج هجو و هزل هم به اندازه دوره‌های بعد نبود». در این دوره، «هم چنان که مدح جنبه مبالغه گرفت، هجو هم در طریق اغراق وارد شد» و «قصیده‌های مفصل و قطعات متعدد و مثنوی‌های» بسیار در هجو و هزل پرداخته شد که گاه جنبه «انتقادات اجتماعی» هم دارد؛ مثل حدیقه سنایی که انتقادات اجتماعی با «هزل و سخنان رکیک همراه» شده است. «برخی از شاعران به حدی در هجو و هزل مبالغه کرده و به آن توجه

داشته‌اند که در همه دوره‌ها» به‌عنوان «شاعران هجوگوی بد زبان شناخته شده‌اند؛ مانند سوزنی، جکیم جلال و کوشکی و روحی و ولوالجی و انوری و نظائر آنان» (صفا، ۲۵۳۶، ج ۲: ۳۵۴ - ۳۵۶؛ به نقل از: سوزنی، ۱۳۳۸: ۹ مقدمه شاه‌حسینی).

۹- دوره سلجوقیان تا حدودی شباهت بسیار به دوره استقرار اعراب در ایران و شکل‌گیری نهضت شعوبیه دارد. در آن دوران به دلیل اختلافات فرهنگی و مذهبی و نژادی بین ایرانیان و اعراب و تفاخرطلبی هر دو سویه، بسیاری از نویسندگان و شاعران ایرانی و عربی به هجو یکدیگر پرداختند و در این کار از استفاده افراطی از الفاظ و تصاویر و موقعیت‌های هزل‌آمیز نیز برای غلظت بخشی به هجو روی گردان نمودند. در دوره سلجوقیان نیز مجموعه‌ای از عوامل جغرافیایی و منطقه‌ای، اختلافات فرقه‌ای و مذهبی و رقابت‌های سیاسی و اجتماعی دست به دست یکدیگر می‌دهند و فضایی هم‌سان با دوره شعوبیه را پدید می‌آورند که در آن شاعران به دلیل تعلقی که به دربارها و مناطق و مشرب‌های مختلف اعتقادی دارند از سر رقابت و چشم و هم‌چشمی، همدیگر را آماج هجو و هجوم زبانی و ادبی قرار می‌دهند. چون تفاخر و تعارض و خودبرتربینی و خودخواهی از خصوصیات آدم‌ها است و اهل ادب و هنر به دلیل استغراق بیشتر در پدیده‌هایی چون عاطفه و تخیل و برخورداری از روحیه حسّاس و احساسات‌گرای خود، مایه‌های بیشتری از این خصوصیات را در خود دارند، با اندک رنجشی، تیغ هجو و ناسزاگویی را برمی‌کشند.

۱۰- دیگر آن که بسیاری از شاعران و هنرمندان از قدرت‌گیری افراد بی‌استعداد و بی‌لیاقت در دربارهای محلی به‌عنوان وزیر و دبیر و سایر مشاغل دیوانی ناخرسند بودند و احساس می‌کردند که در حق آنان که از همه افراد شایستگی بیشتری دارند اجحاف شده است. همین موضوع نوعی نارضایتی درونی در طول زندگی برای آن‌ها به‌وجود می‌آورد. رفت و آمد به دربارها و مشاهده مستمر این وضعیت‌ها و نیازمندی هنرمندان به لطف و کرامت این‌گونه افراد و حسّاسیتی که در شماری از این هنرمندان وجود داشت همواره اسبابی برای ناخرسندی و عصبانیت بود و همین موضوع، گاه بسیاری از شاعران را به سادگی به جان هم می‌انداخت. خاقانی از افرادی است که بارها از قدرت‌گیری و برترنشینی این‌گونه افراد سخن رانده است.

گر معزی و جاحظ به روزگار منندی
به نظم و نثر همانا که پیشکار منندی
ز بورشید و ز عبدک مثل زند به شروان
و گر به دور منندی دوات‌دار منندی
به زور و زر نفریم چو زور و زر وزیران [وزر و ورز وزیران؟]
که فخر زور و زر استی گر اختیار منندی
وزارت و هنر امروز در شمار منندی
بر آسمان وزارت گر انجم هنر استی
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۸۰۸)

شاه شناسدت محل گر چه
سخنت زاد سُفره سَفَره است
نزد مخدم فضل نقص است
پیش مزکوم مشک تو بعره است
زان فرودِ غران نشانندت
که عطارد فروتر از زهره است...

زیر دونان نشین که شیر فلک
 زیرکان زیر گاو ریشانند
 به سه منزل فرود گاو و بره است
 کال عمران فروتر از بقره است
 (خاقانی، ۱۳۸۲: ۸۳۳)

۱۱- چون حاکمان سلجوقی قومی دام‌پرور و صحرائشین هستند، در گفتار و رفتار با زبردستان و مردم نیز از سلوک احترام‌آمیزی پیروی نمی‌کنند. گویی همان زبان صحرائشینان و چارواداران را به نوعی در میان مردم و حتی اهل علم و فرهنگ نیز به کار می‌گیرند. بر این اساس می‌توان زبان هزل و هجو این دوره را نوعی بازتولید زبان گروه‌های چاروادار و لات و لوت‌های قبایل سلجوقی دانست که نمود عینی آن در این بخش از ادبیات به نمایش درآمده است. شاید به همین دلیل است که برخی از دربارهای حکومتی شاعران را تشویق به سرودن هجو و هزل می‌کنند و یا از شنیدن این گونه اشعار حظ روحی می‌برند. روی آوردن سوزنی سمرقندی به قصیده‌های مرکب مدحی و هجوی/هزلی نیز ریشه در همین واقعیت دارد.

- یکی از دلایل گرایش به هزل گویی نیز می‌تواند این باشد که شماری از شخصیت‌های حاکم بر دربار سلجوقیان خراسان سلجوقیان بزرگ - خود به تأثیر از میراث به‌جامانده از دوره غزنویان در دربار و در میان عموم مردم، از یک سو ارتباط جنسی با غلامان و امردان و از سوی دیگر تکثیر آثاری چون الفیه و شلفیه‌ها را که نمود هنری آن نوع از گرایش محسوب می‌شد به‌طور پی‌گیر به پیش می‌برند و همین موضوع خود می‌تواند یک مجوز رسمی برای عمومیت یافتن چنان گرایش‌هایی در جامعه باشد. وقتی این گونه رفتارها در جامعه همگانی شود و سخن گفتن از آن نیز به یک سنت عمومی بدل شده باشد، بازتاب هنری آن در دیوان‌های شعری نیز می‌تواند یک پیامد طبیعی تلقی شود. به این دلیل، چندان هم نباید عجیب به نظر برسد که در این دوره اغلب هجوهای موجود در دیوان‌های شعری به هزل و هجو و الفاظ رکیک و مسائل پورنوگرافی درآمخته است.

۱۲- اشعار هجو و هزل یکی از ابزارهای مبارزه با گروه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، علمی و فرهنگی و به‌خصوص شاعران و سیاست‌مداران بود و شاعری که سلاحی جز قلم در دست خود نداشت، تنها می‌توانست از طریق طنز و انتقاد به انتقام‌گیری از کسانی بپردازد که نقش منفی در فساد و هرج و مرج و آشفتگی جامعه داشتند. نظامی گنج‌ای که خود اندکی دور از این اوضاع است و فردی زهدپیشه و عزلت‌گزیده و بی‌اعتنا به دنیا و مافیها است، تصویری که از وضعیت روزگار به دست می‌دهد تا حدودی با واقعیت‌های موجود در دوره سلجوقیان که سنایی و سوزنی و انوری به دست می‌دهند تطابق نسبی دارد:

نمانده در این مُلک بخشایشی	نه در شهر و در شهری آسایشی
خراشیده از کینه‌ها سینه‌ها	شده عصمت از قفل گنجینه‌ها
خرابی درآمد به هر پیشه‌ای	بتر زین کجا باشد اندیشه‌ای
که پیشه‌ور از پیشه بگریخته است	به کار دگر کس درآویخته است
بیابانیان پهلوانی کنند	ملک‌زادگان دشتبانی کنند
کشاورز شغل سپه ساز کرد	سپاهی کشاورزی آغاز کرد

جهان را نماند عمارت بسی چو از شغل خود بگذرد هرکسی

(نظامی، هفت پیکر: ۲۳۷؛ به نقل از: حلبی، ۱۳۷۷: ۶۸۷)

در آن دوران، فعالیت در حرفه‌ها و پیشه‌های پدری و ارثی، در حکم تن دادن به نوعی تخصص بود و سرکشی از آن، یعنی شانه خالی کردن از مسئولیت و البته بلندپروازی که از پیامدهای آن، ناشی‌گری و خراب‌کاری در کار، هم بود. به این سبب است که نه تنها نظامی، بلکه سنایی و انوری و دیگران هم به نبود مهارت در حرفه‌های مختلفی چون طبابت و نجوم اشاره‌ها دارند. وقتی سنایی «خمسین العلل و هی خمسون نوعاً» و «فی تفصیل العلل و بیان الامراض» را که بیان نشانه‌های پنجاه نوع بیماری و شیوهٔ علاج آن‌ها است به تفصیل مطرح می‌کند، می‌خواهد علم و سواد خود را هم به رخ رقیبان بکشد (سنایی، ۱۳۵۹: ۶۹۲-۶۹۶). در موضوع نجوم و ستاره‌شناسی نیز چنان رفتاری می‌کند؛ منجمان را اصحاب دعوی و منافق قلمداد می‌کند و آنگاه به ذکر احکام نجومی، صفت افلاک و سعد و نحس کواکب سبعة و طبایع چهارگانه و صفت بروج دوازده گانه و شرف و وبال و صعود و هبوط کواکب و تسویهٔ الیوت و احوال منجم جاهل و صفت مقادیر بروج و کواکب سیاره می‌پردازد تا نشان دهد که خود او نیز یک متخصص ستاره‌شناسی است (همان: ۶۹۷-۷۰۳). در روزگار سلجوقیان که موجودیت بسیاری از آدم‌ها را ادعاهای عاری از دانش و کاردانی تشکیل داده است، تنها سلاح طنز و انتقاد است که می‌تواند مدعی‌های تهی‌مایه را رسوا کند.

بنابراین، هجو در این دوره، ابزاری برای انتقام‌گیری از قدرتمندان فاسد است. سنایی در قصیدهٔ

مرد هشیار در این عهد کم است و هر کسی هست به دین متهم است

تصویر دیگری از جامعه ترسیم می‌کند که تفاوت چندانی با تصویر قبلی ندارد. «پادشاه در پی شهرت‌پرستی و غلام‌بارگی است. فقیهان ریش‌ها را پهن کرده‌اند تا با دلایل شرعی، بیداد و دین‌ستیزی‌های طبقهٔ حاکم را توجیه کنند و ظلم‌ها و دزدی‌های اغنیا را مشروع و موجه جلوه دهند. صوفیان تهی‌مغز و شاهدباز و شکم‌پرست و دین‌پیشگان ناآگاه و منحرف همهٔ تلاششان این است که در جامعه به زهد و تقوا مشتهر گردند و ضرب‌المثل پاکی و طهارت و تقوا باشند. غازیان و جنگ‌جویانی که برای حفظ و گسترش دین به جنگ کفار می‌روند، تمام هم‌تشان مصروف غارت اموال و ناموس و اسب و سلاح و برده گرفتن خدمت‌کاران دشمن است» (بهزادی، ۱۳۸۳: ۸۲-۸۳). کمال اسماعیل اصفهانی نیز دل پرخونی از ممدوحان ممسک دارد.

مرا چه حاصل از این خواجگان بیحاصل که هیچ کار مرا انتظام می‌دهند...

چه چشم دارم از این منعمان که شاعر را به صد شفیع جواب سلام می‌دهند

کجا روم؟ چه کنم من؟ ز باد شاید زیست؟ که قوت روز به روزم تمام می‌دهند

(دیوان: ۶۰۷؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۶۹۱)

در چنین وضعیتی است که شاعر به این نتیجه می‌رسد که حق اوست که حقش را با هجو از این خواجگان

بی‌خیر بگیرد:

گرچه در عقل ناپسندیده است هجو، کان روی در طمع دارد

هجو آن کس ز واجبات بود کو حق من به من بنگزارد
(دیوان: ۶۷۳؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۶۹۱)

نمونه‌ای از هجوهای کلی و عمومی او نیز چنین است:

معروفتر از من و تو بسیار هستند به ایر فقر گ...ده
وین هم ز عجایب جهان است ای خوش نَفَسِ حلال‌زاده
افتاده مناره‌های اسلام ایرت چو مناره ایستاده
(کمال اسماعیل، دیوان: ۵۹۵؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۶۹۲)

انوری در برابر ناخرسندی از خساست‌های زمانه، واکنش‌های گوناگونی از خود نشان داده است. در جایی می‌گوید: وقتی مدح و غزل بر آبروی من نمی‌افزایند، چرا باید با آتش فکرت، روح خودم را بکاهم و بخراشم؟

به یاد بوک و مگر بیست سال بر دادم مرا خدای ندادست زندگانی نوح
عنان طبع از این پس کشیده خواهم داشت اگر گشاده نبینم در قبول و فتوح
و گر عطا ندهندم برآرم از پس مدح به ایر هجو دمار از نَس زن ممدوح
(انوری، ۱۳۳۷: ۳۶۶؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۴۷۶)

ناگفته پیداست وقتی شاعری با آن همه اطلاعات گسترده از علوم مختلف (انوری، ۱۳۳۷: ۶۸۶—۶۸۷)، که به قول مدرس رضوی شمار کثیر ممدوحانش «از سلاطین و وزراء و صدور و امراء و مستوفیان و علما و شعراء و اشخاص دیگری که هم‌زمان با شاعر بوده‌اند» به ۶۶ تن رسیده باشد (انوری، ۱۳۳۷: مقدمه ۵۰—۵۲) و همه تلاش‌های او برای دستیابی به یک درآمد خرسنده کننده که به او آسودگی خیال بخشد تا با دغدغه کم‌تری به سرودن شعر بپردازد به نتیجه نرسیده باشد و این همه اظهار نارضایتی از خست بزرگان زمانه کرده باشد، پس در این میان باید به دنبال عامل‌های تسکین‌دهنده برای روح خود باشد؛ یکی از آن عامل‌ها انتقاد و هجو است و دیگری شراب و فراموشی. به این سبب است که انوری دلیل آن همه علاقه‌مندی به شراب را به غم و دردی که از زمانه می‌کشد نسبت می‌دهد:

جهان گر مضطرب شد گوهمی شو من و می تا جهان آرام گیرد
دلَم را انده امروز بس نیست که می انده فردا وام گیرد
(انوری، ۱۳۳۷: ۶۰۱)

انوری هم گاه مثل سوزنی سمرقندی ابایی از فحش دادن به افراد و مقامات و مخلوق و شاعران و خود ندارد؛ آن هم با الفاظ رکیک: ایر خر در نَس زن مخلوق (انوری، ۱۳۳۷، ج ۲: ۶۶۷). انوری، نثار این گونه فحش‌های رکیک را به ممدوحی که التفاتی از خود نشان نمی‌دهد مصداقی از ضرب‌المثل معروف «آخر الدوا الکی» تلقی می‌کند (انوری، ۱۳۳۷: ۴۵۹؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۴۹۴). در جایی همین مفهوم را با عبارت دیگری چنین توضیح می‌دهد:

مدح گفتیم ناسزایی را زو نیامد پدید هیچ فتوح
تیز در ریش این چنین مادح ایر در چون آن‌چنان مادح

(انوری، ۱۳۳۷: ۳۶۶؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۴۹۵)

نظر سنایی مثل همهٔ اندیشمندان این دوران نسبت به شاهان و شاعران گذشته مثبت است، اما وقتی به توصیف شاعران عصر خود می‌پردازد، بدترین و رکیک‌ترین صفت‌ها را به آن‌ها نسبت می‌دهد، چون با اشعار بی‌ارزش خود، جایگاه شعر و شاعری را بی‌حرمت کرده‌اند:

شاعرانی که پیش از این بودند همه والا بدند و راد و حکیم
باز در روزگار دولت ما همه مأیون شدند و دون و لئیم...
(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۸۶)

و در جای دیگر با تعبیر متفاوت‌تری از این وضعیت سخن می‌گوید:

روزگاری است که کان هنرند اندر این وقت همه بی‌سنگان...
همه بی‌دستان در وقت دهش باز گاه سندن با چنگان...
کودکان با خر و با اسب شدند ما پیاده همه لنگان‌لنگان...
هر که را نیست سر موزه فراخ چون من و تو بود از دل تنگان...
(همان: ۱۰۸۷)

سنایی در حدیقه تصویری واقعی از وضعیت شماری از شاعران مدّاح و هزّال و حقیر و گداصفت دوران خود ارائه داده است که از طریق آن، هم می‌توان دلیل آن همه بدگویی او را در حق برخی از شاعران زمانه دریافت و هم این واقعیت را به عینه دید که شاعری از جایگاه اشرافی پیشین خود به پایگاه بسیار پایین دستی فرود آمده و در معاشرت‌های روزمرهٔ مردم در کوچه و بازار وارد شده است.

یک قصیده دوست جا خوانده پیش هر سفله ریش را لانده
شده قانع به یک دو دسته تره فرق ناکرده ناسره از سره
یک دو فصل رکیک کرده ز بر کرده از کدیه شهر را زیر و زبر
بر خبّاز و کلبهٔ هرّاس پیش قصاب و مطبخ رواس
بر اسکاف و درزی و خفّاف زده در شاعری هزاران لاف
همگان مدح ناسزا گفته خزف و دُر به یک نمط سفته...
نه هر آن کس که یک دو بیت بخواند ژاژ خائید و دُم و ریش بلاند
باشد آن کس سخنور و شاعر بر معانی شده بُود ماهر
ایر خر خلق را مناره بود فرش دهلیز همچو شاره بود
هست یک‌سان چو پشت آینه روی همچو ایر خر است و دستنبوی
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۴۹)

۱۳. کمال الدّین اسماعیل اصفهانی که شاعر بی‌تمایل به هجاگویی را به «شیری که چنگال و دندان ندارد» تشبیه

می‌کند، می‌گوید

خداوند امساک را هست دردی که الا هجا هیچ درمان ندارد
او یکی از دلایل گرایش به هجو را نوعی تبعیت از قرآن و سیره نبوی تلقی می‌کند و می‌گوید هجو، «هرگز
زیانی به ایمان ندارد».

چو نفرین بود بولهب را ز ایزد مرا هجو گفتن پشیمان ندارد
رسول اهجهم داد فرمان به حسان وزو هیچ مداح فرمان ندارد
مر این غرزان را که از بخل مفرط کس امید چیزی از ایشان ندارد
اگر هجو گویی در این گردن من که هرگز زیانی به ایمان ندارد
(دیوان: ۶۷۵؛ به نقل از: بهزادی، ۱۳۸۳: ۱۳۸)

۱۴- این که در این روزگار، شاعری چون انوری می‌گوید ای کاش به جای شاعری کردن، مسخرگی و مطربی
آموخته بود و سنایی می‌گوید:

ایها الناس روز بی‌شرمی است نوبت شوخی و کم‌آزمی است
عادت و رسم روزگار بد است خاصه با آن که خاصه خرد است
زان که اهل زمانه نااهل اند شحنة ظلم و قاضی جهل‌اند...
جز به رندی و جز به قلاشی خرّم و شادمان تو کی باشی
دانش‌آموزی و هنرورزی نزد این مردمان جوی نرزی
قیمت و قدر و جاه این ایام از قفا دان و خنده و دشنام

نشان می‌دهد که در این دوره پدیده‌هایی که جنبه تفریحی و سرگرمی داشته‌اند از اقبال بیشتری در میان عموم
برخوردار بوده‌اند. درست به همین دلیل است که این شاعران نیز به‌رغم فضل و دانش فراوانی که داشته‌اند،
گرویدن به جانب هجو و هزل را برگزیده‌اند. عصر سلجوقی در ایران، دوره‌ای است که عیش و شادخواری‌های
اشرافی نیز مانند شمار دیگری از سنت‌های درباری، مثل سواد و تحصیل و شاعری و دبیری و ستاره‌شناسی و
داستان‌گویی و منشآت نویسی و هجو و هزل به درون زندگی مردم عادی راه پیدا می‌کند و حتی شماری از افراد
طبقه متوسط و پایین جامعه نیز ابایی از ترتیب دادن مجالس ادبی و موسیقی و عیش و شراب ندارند. راز انبوهی
ممدوحان و هجو شمار بسیاری از شخصیت‌های بزرگ و کوچک را باید در این واقعیت جست‌وجو کرد که
فاصله سیاسی و اجتماعی و طبقاتی شاعران و حتی شماری از مقامات و مراتب پایین حکومتی با مردم بسیار کم‌تر
شده است. به این سبب است که شاعرانی چون سنایی و انوری بر طبقات و گروه‌های زیادی از افراد جامعه
می‌تازند که با رفتارهای بدهنجار خود از حریم و حدود سیاسی و طبقاتی و فرهنگی خود عدول کرده‌اند و رسم و
آیین زمانه دیگرگون گشته است. در چنین جامعه‌ای است که به قول سنایی:

هزل را خواستگار بسیار است زرخ و ریشخند در کار است

میل ایشان به هزل بیشتر است هزل، الحق ز جد عزیزتر است
(سنایی، طریق التّحقیق: ختم کتاب)

چون فرهنگ حاکم بر جامعه، دیگر یک فرهنگ خشک اشرافی یا مذهبی نیست، همان تنوعی که در طیف‌های مختلف جامعه وجود دارد، در پدیدآوردن گان فرهنگ جامعه با صداها و سلیقه‌های متنوع و متکثر خود دیده می‌شود. و هرکسی نیز کالای مطلوب خود را از این بازار مگاره طلب می‌کند. و چون شمار مردمان عوام از پادشاهان و امرا گرفته تا صوفیان و بازاریان و مردمان کوچه و خیابان از آمار بیشتری برخوردار است، گاهی صداها و خواسته‌های آن‌ها بر صدای شاعران غالب می‌شود و این موضوع، برای شاعران که اخبار دوره‌های پیشین را در تاریخ‌ها و دیوان‌های شعری خوانده‌اند چندان خوشایند نیست. خاطره‌ای که سنایی از احضار خودش به مجلس عیش و بزم امام اسعد هروی که یکی از مردمان معمولی غزنه بوده روایت می‌کند، یکی از آن مجلس‌های عادی در جامعه عصر سنایی است که شاعر را نیز چون محرم اسرار بوده برای گرم کردن مجلس فرامی‌خوانند و او جزئیات ماجرای هم‌آغوشی اسعدک را با قصّاب کودکی بازگو می‌کند که:

هر دو خفتند مست و در راندند پیش من مست‌وار خر به کرم...
گفتم احسنت ای امام که نیست چون تو اندر همه دیار عجم
گفت مفزای ای سنائی هیچ که تو هستی به نزد ما محرم
غزلی گوی حسب ما که بود این دل ریش هر دو را مرهم
غزلی حسب حالشان گفتم صلتی یافتم نه بس معظم...
گر بیرسند این زمن روزی بخورم صد هزار بار قسم

(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۰۸-۲۱۱؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۵۰۷-۵۰۸)

این که خود سنایی نیز تجربه‌های هم‌سان با اسعد هروی داشته و آن‌ها را در اشعار خود به تفصیل بازگو کرده است - مثل ماجرای او با لیتک کتاب فروش و آن ماه دو هفته که یک هفته از او کرده کناری و آن پسری که از رسته صرافان به خانه می‌آورد و ماجرای شیفتگی به معشوق کله‌دوز (سنایی، ۱۳۶۲: ۲۳۹-۲۴۰ و ۳۲۶-۳۲۷ و ۴۸۵ و ۴۸۸؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۵۰۸-۵۱۱) - نشان می‌دهد که در این دوران، این گونه انحرافات به یک سنت عمومی در جامعه بدل شده است که هم خود سنایی و هم افرادی چون اسعد هروی یا سوزنی و انوری و بسیاری دیگر، حتی با افتخار آن را در زندگی و آثار خود با جزئیات تمام بازگو می‌کنند.

۱۵- یکی از سنت‌های رایج در میان مردمان که در بین شاعران نیز رواج به نسبت گسترده و عمومی پیدا می‌کند، روی آوردن به موضوعات هزل و شوخی در کنار موضوعات کاملاً جدی است. توجهی که سنایی برای این موضوع دارد این است که اوباش هم مانند زیرکان از جمعیت چشم‌گیری برخوردارند و در این دنیا و آن دنیا هم خوب و بد همواره با همدیگرند. پس باید به گونه‌ای سخن گفت که برای آدم‌های بد نیز در کلامت خوراک فکری باشد. وقتی از شاعری خود تعریف می‌کند و خود را خاتم شاعران قلمداد می‌کند که در زیر چرخ کبود هم‌سانی ندارد و از خاطر حکم‌پذیری برخوردار است و سخن در دستش چون موم نرم است و هر چیزی را که

بخواهد می تواند به شعر درآورد، می گوید:

آن که او منصف است و زیرکسار
هزل اگر با جد است گو می باش
چون مرا در سفر که ره است
بخورد آن چه هست در خور او
این جهانی است خوب و زشت به هم
نشمارد به بازی این گفتار
که نه از زیرکان کمند او باش
زر و جو هست و عیسی و خر هست
آن چه زر عیسی، آن چه جو خر او
و آن جهان دوزخ و بهشت به هم
(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۱۶-۷۱۷؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۵۳۳)

نکته دیگر این است که سنایی کارکرد هزل‌های خود را متفاوت‌تر از هزل‌های دیگران می‌داند و می‌گوید:

هزل من هزل نیست تعلیم است
یعنی ار جد اوست جان‌آویز
شکر گویم که نزد اهل هنر
هزلش از سحر شد روان‌آمیز
بیت من بیت نیست اقلیم است...
هزلم از جد دیگران خوشتر
(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۱۸؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۵۳۳)

او ادعای راستگویی دارد و بر این اعتقاد است که «شعر من شرح شرع و دین باشد». (همان: ۷۲۵)

سنایی که خیزش‌گاه «شرع و شعر» را «روان و جان» می‌داند (همان: ۷۱۴) و حدیقه را «قرآن پاری» لقب می‌دهد (همان: ۷۱۵) و می‌گوید:

فضلاً متفق شدند بر این
سر به سر حکمت و مواعظ و پند
که کلامی گزیده نیست جز این ...
بنده را پند و رند را ترفند
(همان: ۷۱۵)

به این جهت خود را «خاتم شاعران» می‌شمارد که کتابی پدید آورده است که هزل با جد و زر با جو در آن درآمیخته است (همان: ۷۱۷). عطار نیز دیدگاهی هم‌سان با سنایی درباره شعر دارد. او می‌گوید:

شعر و شرع و عرش از هم خاستند
تا دو عالم زین سه حرف آراستند
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۴۹)

اما دلیل بدنامی شعر «در عهد ما» آن است که «پختگان رفتند و باقی خام ماند». سبب دیگری که موجب «بی‌قیمت شدن» سخن شده است «منسوخ شدن» مدح است. حال که چنین شده است، «وقت حکمت است». چون ظلمت مدح و ممدوح روح شاعران را تیره می‌کند، پس «تا ابد ممدوح من حکمت بس است» (همان: ۱۵۰ - ۱۵۱). اگرچه انتخاب سنایی نیز در عمل شباهت بسیار به عطار دارد اما سه تفاوت بارز بین او و عطار وجود دارد: رویکرد سنایی به انتقاد صریح از زمانه، گرایش‌های مقطعی به طنز و علاقه‌مندی مداوم به مدح.

۱۶- این که سنایی به شاعران مدعی زمان خود (فی مثالب شعراء المدعین) اعتراض می‌کند که چرا مدح و شعر را به درون زندگی مردم برده‌اند و صرف آنان می‌کنند بر همان واقعیتی دلالت دارد که گفتیم در این دوره، پادشاهان سلجوقی چندان علاقه‌ای به شعر مدحی ندارند، شاعران برای تأمین معیشت و برآورده کردن نیازهای مرتبط با دبه و

زنبیل زندگی، ناگزیر از ستایش هر کس و ناکسی می‌شوند. از آن جایی که عامهٔ مردم و گروه‌های پایین‌دست جامعه و مقامات دون‌پایه، چندان درکی از هنر شاعری نداشتند، شاعران برای خوشایند آنان چاره‌ای جز متوسل شدن به مفاهیم سبک‌مایه و مضمون‌های هجوی و هزلی و عامیانه نمی‌دیدند. به این طریق، شعری که به‌نوعی مرتبط با شرع و عرش بود و جنبهٔ حکمت‌آمیز داشت، به جایگاه بسیار پستی سقوط می‌کرد. هراس سنایی از چنین عاقبتی بود که به این‌گونه شاعران بارها حمله می‌آورد. او می‌گفت، چرا با بردن شعر به پیش گروه‌های مختلف مردم و خواندن آن برای هر ناسزاواری، از ارزش و اعتبار سروده‌های خود می‌کاهید و موجب تحقیر جایگاه شاعری می‌شوید.

شاعرانی که پیش از این بودند همه والا بلند و راد و حکیم
 باز در روزگار دولت ما همه مأیون شدند و دون و لئیم
 به دو شعر رکیک ناموزون که بخواند ز گفته‌های قدیم
 چون فراخی حکیم و خواجه شود چه کند رنج بردن تعلیم
 لاجرم حرمتی پدید آید شاعران را به گرد هفت اقلیم
 که به پنجاه مدحشان ممدوح ندهد در دو سال نانی نیم
 (سنایی، ۱۳۶۲: ۷۹۶؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۵۱۴)

و در حدیقه می‌گوید:

شعر برده به گازر و جولاه خواسته زو بهای کفش و کلاه...
 مدح شاهان به عامیان برده دیو را هوش خویش بسپرد...
 عامیان را خدایگان خوانند مهتران را به پاسبان خوانند
 مدح و ذم نزدشان چو یک سان است نس ز نشان چو خانه ویران است
 همه محتاج لقمه‌ای نانند همه بی‌آلتند و حیرانند
 (سنایی، ۱۳۵۹: ۶۴۷-۶۴۸)

اما سنایی سخنش را ارزشمند می‌داند و برای مدح و هجو هر کسی آن را به کار نمی‌گیرد؛ به‌خصوص برای کسانی که عادت به مداحی‌های رایگان کرده‌اند.

مدحش چرا کنم که بی‌لایدم خرد هجوش چرا کنم که بفرسایدم زمان
 باشد دروغ، مدح در آن خر فراخ چون باشد دریغ، هجو در آن خام قلتبان
 (سنایی، ۱۳۶۲: ۷۹۷-۷۹۸؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۵۱۵)

سنایی برخی از شاعران را آدم‌های وقیح و بی‌شرم و حیایی می‌شمارد که:

یک قصیده دویست جا خوانده پیش هر سفله ریش را لانده
 شده قانع به یک دو دسته تره فرق ناکرده ناسره از سره

یک دو فصل رکیک کرده ز بر کرده از کدیه شهر زیر و زیر...

(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۴۹)

در جای دیگری هم، شاعری به نام معجزی را هجو می‌کند که پیداست این‌گونه هجوها، گاهی ریشه در رقابت‌های شغلی هم دارد؛ و نیز تقریب‌های به دور از شایستگی که همواره از عامل‌های روح‌آزار در بین صاحبان همه حرفه‌ها بوده است (کارنامه بلخ، به نقل از مقدمه دیوان: ص عج؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۵۱۲).

خودمشت‌مالی یا خودزنی یعنی هجو و بدگویی از شعر و شاعری نیز واکنش دیگری است که شاعرانی چون سوزنی و انوری بارها از خود نشان می‌دهند. آن‌ها در مبارزه با دوره‌ای که اهمیتی هم‌سان با دوره غزنوی به شاعری نمی‌دهد، پس از خستگی از فریادهای فراوانی که بر سر زمانه می‌زنند برای اقتناع قلبی و ایجاد رضایت درونی به آن متوسل می‌شوند. آن‌ها چون رفتار سامانیان و غزنویان را با شاعران گذشته در تاریخ و ادب خوانده‌اند، نمی‌توانند این واقعیت را بپذیرند که بی‌توجهی پادشاهان و امرا به صاحبان سخن می‌تواند یک امر طبیعی باشد. یکی از خصوصیات دوره سلجوقیان کنار نهادن افراط‌گرایی در توجه یا بی‌توجهی به کارهای فرهنگی و مذهبی و به خود و انهدگی اشخاص و نهادهای مرتبط با آن‌ها است. به این دلیل است که اندک‌اندک توقعی را که شاعران از حمایت غزنوی‌وار حکومت از خود دارند از سلجوقیان نمی‌بینند و همین موضوع موجب نارضایتی و شکایت‌های گسترده از زمانه و متراکم شدن طنز و هجو و هزل و انتقادهای تند از این دوره تاریخی می‌شود؛ اما متقابلاً همین موضوع، استقلال هنر شاعری از دربارها را موجب می‌شود و به آن تنوع فراوانی در سبک‌ها و نوآوری‌های گوناگون در زبان و بیان و هنر شاعرانگی می‌بخشد.

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری
 تا ز ما مشتی گدا کس را به مردم نشمری
 دان که از کُناسِ ناکس در ممالک چاره نیست
 حاش لله تا ندانی این سخن را سرسری
 زان که گر حاجت فُتد تا فضل‌های را کم کنی
 ناقلی باید، تو نتوانی که خود بیرون بری...
 باز اگر شاعر نباشد هیچ نقصانی فتد
 در نظام عالم، از روی خرد گر بنگری؟
 آدمی را چون معونت شرط کار شرکت است
 نان ز کُناسی خورد، بهتر بود کز شاعری...
 (انوری، ۱۳۳۷: ۴۵۴-۴۵۵)

در برابر خساست‌های خواجهگان و بزرگان، منجیک ترمذی موضعی که به خود می‌گیرد، نوعی هجو ملایم و کلی‌گرایانه است که نیش سرزنش‌گرانه آن به خود شاعر بازمی‌گردد که: عزت نفس خود را حفظ کن و از دیوانیان بگریز.

گویند مرا چرا گریزی از صحبت و کار اهل دیوان
 گویم زیرا که هوشیارم دیوانه بود قرین دیوان

و در جای دیگر:

ای به دریای عقل کرده شناه وز بد و نیک روزگار آگاه
 نان فرو زن به آب دیده خویش وز در هیچ سفله شیر مخواه

(همان: ۳۲)

ابن یمین راه رهایی از این ستایش گری‌ها و توقّعات بی‌جا را در روی آوردن به کشاورزی و دامپروری می‌داند:

اگر دو گاو به دست آوری و مزرعه‌ای یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی
بدان قدر چو کفاف معاش تو ندهد روی و نان جو از جهود وام کنی
هزار مرتبه بهتر که از پی خدمت کمر بندی و بر چون خودی سلام کنی
(شلی نعمانی، شعر العجم، ج ۲: ۲۴۸؛ جوادی، ۱۳۸۴: ۱۳۳)

گله‌گزاری از بی‌توجهی صاحبان قدرت به ادب و هنر و فضیلت، یک کنش همگانی در میان شاعران این دوران است که بی‌گمان ریشه در یک واقعیت فراگیر سیاسی و اجتماعی دارد. به این دلیل است که در دیوان اغلب شاعران به این موضوع اشاره شده است. فخرالدین اسعد گرگانی یکی از ممدوحان خود را به شاخ خشک و گاو نادان همانند می‌کند که نادانی را مایه افتخار هم می‌داند:

بسیار شعر گفتم و خواندم به روزگار یک یک به جهد بر ثقة الملک شهریار
شاخی تر، از امید بگشتم به خدمتش آن شاخ خشک گشت و نیامد هیچ بار
دعوی شعر کرد و ندانست شاعری و آن گاه کرد نیز به نادانی افتخار
زو گاوتر ندیدم و نشنیدم آدمی در دولتش عجب غلطی کرد روزگار
امید من دریغ بدان خام قلتبان اشعار من دریغ بدان روسپی تبار
(عوفی، ۱۹۰۶، ج ۲: ۲۴۰)

این نیز که باباطاهر در این دوره بی‌سواد و چوپانی را بر باسوادی و شاعری برتری می‌دهد، شاید اشارتی به این هنرشناسی‌ها باشد:

خوشا آنان که هرّ از برّ ندانند نه حرفی وانویسند نه بخوانند
چو مجنون رو نهند اندر بیابان در آن کوها روند آهو چرانند
معین الملک اصم که از کاتبان سلطان سنجر بوده دیدگاهی بسیار منفی نسبت به شغل نویسندگی در زمان خود ابراز می‌کند:

سگ در این روزگار بی‌فرجام بر چنین مهتران شرف دارد
در قلم داشتن فلاح نماند خنک آن را که چنگ و دف دارد
(بهزادی، ۱۳۸۳: ۱۲۸)

ظهِیر فاریابی بعد از مشاهده بی‌اعتنایی‌های فراوان از ممدوحان خود در خراسان و اصفهان و آذربایجان، نه تنها نسبت به مردمان روزگار بدبین می‌شود، بلکه از این که قدم در مسیر ادبیات و هنر نهاده نیز اظهار پشیمانی می‌کند: مرا ز دست هنرهای خویشان فریاد که هر یکی به دگرگونه دارم ناشاد...

(بهزادی، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۱۵)

انوری در سه بیت بسیار موجز، وضعیت دوران خود را از نظر بی‌توجهی به علم و ادب چنین به تصویر می‌کشد:

اندر این عصر هر که شعر برد به امید صلت بر ممدوح
چار آلت بیایدش، و نه گردد از رنج و غم دلش مجروح
دانش خضر و نعمت قارون صبر ایوب و زندگانی نوح
(انوری، ۱۳۳۷: ۵۴۶)

به این دلیل است که از هنرهای خود اظهار پشیمانی می‌کند و می‌سراید:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی
(همان: ۷۵۱)

چون هنر آموختن در چنین زمانه‌ای جز خون جگر خوردن حاصلی ندارد:

هر کس که جگر خورد و به خردی هنر آموخت در دور قمر گو بنشین خون جگر خور
نزدیک کسانی که به صورت چو کسی‌اند با صورت ایشان نفسی می‌زن و برخور
پیغام زنان می‌بر و دیبای به زر پوش یا مسخرگی می‌کن و حلوی شکر خور
(همان: ۶۵۵)

انوری در یکی از هجویه‌های خود با اشاره به خساست امرا در صله دادن، از بخل زمانه چنین تصویری ارائه می‌دهد:

گر اندک صلتی بخشد امیرت ازو بستان کزو بسیار باشد
عطای او بود چون ختنه کردن که اندر عمر خود یک‌بار باشد
(همان: ۶۰۵)

کمال اسماعیل نیز یکی از شاعران بسیار ناراضی از وضعیت سیاسی و فرهنگی دوران خود است و بارها به انتقادهای شدید از صاحبان قدرت و بی‌تفاتی آنان به صاحبان ادب و هنر پرداخته است. تجربه‌های او هم تفاوت چندانی با شاعران دیگر ندارد. او از خساست و لثامت خواجگان روزگار سخن سر می‌دهد و به دلیل این‌گونه خساست‌ها است که حتی نشستن در تاریکی را بر نور چراغ لثیمان ترجیح می‌دهد:

شب سیاه به تاریکی ار نشینم به که از چراغ لثیمان به من رسد تابش
جگر بر آتش حرمان کباب اولیتر که از سقایه دونان کنند سیرابش

و در جای دیگر از این که «اندرین روزگار بی‌حاصل»، او را «هیچ حاصل ز فضل و دانش نیست»، شکایت دارد و به کسانی اشاره دارد که وضعیت بهتری دارند. خود را با آن‌ها مقایسه می‌کند و آن‌گاه به جای بدگویی به زمانه، به سرزنش خود می‌پردازد:

ز دانش کیسه پر اقبال دوزند من از وی مایه ادبیر دارم

ز چندین گفته‌های نغز، حاصل مرا گویی چه داری؟ ایر دارم
(کمال اسماعیل، دیوان: ۶۰۳؛ به نقل از: بهزادی، ۱۳۸۳: ۱۳۴)

۱۷. از گفته‌های برخی از شاعران سلجوقی می‌توان دریافت که یکی از عامل‌های عمده در گرایش آنان به هجو و هزل، فوران خشم و نفرت از رفتار مقامات و مردم است. این که در کارنامه اغلب این شاعران — چون سنایی و سوزنی و انوری — توبه‌های چندباره از مدح و هجو دیده می‌شود و آن‌ها هم‌چنان تا آخرین لحظه‌های عمر همواره با این دو پدیده سروکار دارند، به این دلیل است که روح عاطفی و ناآرام شاعرانه نمی‌تواند نسبت به وقایعی که در جامعه می‌گذرد بی‌اعتنا باشد. پس، اگر از یک سو جامعه نقش تحریک‌کننده در سوق دادن شاعران به جانب هجو و هزل برعهده دارد، در سویه دیگر، احساس مسئولیت و تعهد انسانی و روحیه حساس شاعرانه آن‌ها را از درون به موضع‌گیری در برابر وقایع وامی‌دارد. سنایی و سوزنی و انوری، از شاعرانی هستند که گاه به حرف‌های وجدان خود گوش می‌دهند و از شعر ژاژ گفتن اظهار پشیمانی می‌کنند. اما پیداست که این گونه پشیمانی‌ها در لحظه‌هایی که شاعر با خود و خدای خود خلوت می‌کند اتفاق می‌افتد. وقتی دوباره با اجتماع سروکار پیدا می‌کنند چاره‌ای جز رجوع دوباره به آن نمی‌بینند:

عمر تو گوهر گران‌مایه است تو یکی شاعر گران‌سایه
بیش بر یاد [باد؟] ژاژ شعر مده ای گران‌سایه آن گران‌مایه
(انوری، ۱۳۳۷: ۷۲۴)

در همان اوقات تنهایی است که مدح و ستایش نیز برای انوری به پدیده‌ای تنفرانگیز بدل می‌شود و آرمانی چون حافظ برای خود ترسیم می‌کند:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندل طلب راتب هر روزه بمانی...
نی گوشه گنجی و کتابی بر عاقل بهتر ز بسی گنج و بسی کامروانی؟
گر بی‌خردان قیمت این مُلک ندانند ای عقل خجل نیستم از تو که تو دانی
فرعون و عذاب ابد و ریش مرصع موسی کلیم‌الله و چوبی و شبانی
(همان: ۷۵۱)

جمال اسماعیل اصفهانی هم در این دوره، دست در قلم داشتن را اسباب رستگاری نمی‌داند:

دست آن به که خود قلم باشد کِش سروکار با قلم باشد
نی‌زنی کن، قلم‌زنی بگذار کان که این کرد محترم باشد
هر که او کاتب است همچو قلم تیره روز و تهی شکم باشد
(دیوان: ۴۸۷؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۶۹۴)

این شاعران، با آن که فریادشان از رسوم مذموم زمانه بر آسمان است اما چون چاره‌ای جز بر سر پا ماندن و مبارزه کردن ندارند، برای هم‌رنگی با زمانه از همان ابزار مسخره کردن که هجو و هزل باشد استفاده می‌کنند تا دادِ خود از کهنتر و مهتر بستانند.

۱۸- رفتارهای عشرت‌گرایانه در شاعران — که یکی از نمودهای آن را در تقاضا کردن شراب به تعداد بی‌شمار در اشعار انوری می‌توان دید — و در حالات شاهان و نبود محدودیت در طرح موضوعات مختلف و پیروی شاعران از عنصر عاطفه و تخیل و آزادی عمل دادن به اندیشمندان و در یک عبارت کوتاه‌تر، تنوع فکری و رفتاری در آدم‌ها، از عامل‌های عمده در رویکرد شاعران به ادبیات طنز با جنبه‌ها و جلوه‌های مختلف آن در دوره سلجوقیان بوده است. توصیفی که بدیع‌الزمان فروزانفر در کتاب سخن و سخنوران، از رفتارهای متغیر انوری به دست می‌دهد شباهت بسیار به حالات شاعران دیگر این دوران چون سنایی و سوزنی دارد. سوزنی به‌طور مداوم از مدح و هزل توبه می‌کند اما باز به آن‌ها رجعت می‌کند و سنایی در سه ساحت وجودی خود — که استاد شفیع‌ی آن‌ها را به مدح و هجاء، وعظ و نقد و عشق و قلندری تقسیم می‌کند (۱۳۹۰: ۲۵) — همواره تا اواخر عمر در حال تردد است. انوری «یک روز قانع است و قناعت را کیمیا و منت خلق را کاهش جان می‌داند؛ یک جا به تقاضا مایل و کم‌ترین چیز را از ممدوحان خود با تمام الحاح مطالبه می‌کند، گاهی به فلسفه متوجه و از شعر گریزان، خواستار حسن اخلاق و نکوهش کن‌عهدگسلی و بی‌وفایی است، لیکن یک‌باره بر می‌خوریم شخصی را که مکرر مدح کرده و او را فوق تمام موجودات شمرده، به‌واسطه تأخیر صله هجاء دل‌خراش و جان‌کاه می‌کند و بد زبانی را به جایی می‌رساند که نزدیک‌ترین اشخاص به او (از حیث قرابت و تماس زندگانی) از شر زبانش مصون نمی‌ماند... انوری از معلومات بی‌کران خود سودی ندیده و اشخاص نالایق را به‌واسطه هزالی و یاوه‌سرایی و تملق در بهترین وضع و خوش‌ترین زندگانی ملاحظه کرده، ناچار از معاصرین و معلومات خود متنفر گردیده بدبین شده است و از این طرف برای تنظیم معیشت با کمال کراهت به شاعری پرداخته و راه زشت هجاء و تقاضا را پیش گرفته است. انوری عشرت‌پسند و به انتظام امور معیشت از هر طریق که میسر باشد معتقد و به لذات مادی علاقه‌مند و از کیفیات روحانی برکنار است» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۳۴۳—۳۴۴). از همین توضیحات دقیق و درست، می‌توان بخشی از فلسفه وجودی هجو و هزل را در دیوان انوری و دیگر شاعران — که ناشی از ویژگی‌های شخصیتی و معیشتی و زیستی آنان است — دریافت.

ای نام‌تحرک حیوانی که تویی ای خواجه رایگان گرانی که تویی
 ای قاعده قحط جهانی که تویی ای آب دریغ کاهدانی که تویی
 (انوری، ۱۳۳۷: ۱۰۴۲)

بخش دیگر نیز، ریشه در فضای فکری و فرهنگی زمانه دارد. مجاز شمردن فعالیت فرقه‌های دینی و آزادی عمل دادن به دیدگاه‌های فکری، تنوعی خیره‌کننده به موضوعات و سبک‌های ادبی در شعر و نثر داده و فضایی پدید آورده است که مصداقی از تکثر صداها و سلیقه‌ها است. شاعرانی چون انوری و سنایی با مضمون‌های مختلفی که در اشعار خود مطرح کرده‌اند محصول این دوران هستند. ارزش این نوع تنوع را هنگامی که دوره سلجوقیان با دوره‌های غزنویان سنجیده می‌شود می‌توان دریافت. غزنویان فقط خواهان ادبیات ستایشی هستند و شاعران نیز در برابر خواسته آنان تقریباً تن به تمکین داده‌اند. فرارفتن از این قاعده تنها در زمانی اتفاق می‌افتد که شاعر گوشه چشمی هم به تاریخ و ادب گذشته داشته باشد و برای رضایت درونی خود و هم‌سویی با خواسته‌های مردم، به

سرودن برخی منظومه‌های غنایی پردازد. منظومه‌های حماسی در اساس محصول تحریک روحیه قومی و تشویق حکومت‌های پیش از غزنویان است. یکی از دلایل نارضایتی شمار بسیاری از شاعران از دوره سلجوقیان، آن است که در عمل خواهان بازگشت به دوران تک صدایی، اما برخوردار از امکانات اقتصادی در دوره غزنوی هستند. واقعیت این است که گرایش به دوره‌هایی که آزادی را در پای امکانات اقتصادی قربانی می‌کنند مثل دوره غزنویان اغلب کوتاه و مجذوب کننده است و محصول کار نیز مانند حکومت‌های کمونیستی مجموعه‌ای از آثار هم‌سان و کسل کننده. متقابلاً زیستن در دوره‌هایی که تضمینی در برابر وضعیت اقتصادی مطلوب برای شاعران و نویسندگان وجود ندارد، اما آزادی اندیشه مجاز است، اگرچه موجب نارضایتی فراوان و حتی نفرت بی‌کران از حکومت می‌شود، اما محصولی که برای فکر و فرهنگ به همراه دارد واقعاً خیره کننده و پر از خیر و خرسندی است.

۱۹- نارضایتی از زندگی زناشویی نیز که یک مشکل خانوادگی و تا حدودی اجتماعی است، نقش فراوان در تشدید هجو و هزل در این دوره دارد. این گونه مشکلات است که یک فضای زن‌ستیزانه در فرهنگ این دوره پدید آورده است. وقتی ناخرسندی‌های یک فرد اندیشمند، گستره‌ای از درون خانه تا مردم و حکومت و هم‌پیشگان و صاحبان ثروت و فرهنگ داشته باشد، می‌توان پیش‌بینی کرد که او دیدگاه‌های شدیداً بدبینانه نسبت به همه پدیده‌های جامعه و هستی خواهد یافت. زن‌گریزی و شاعرستیزی، بخشی از پیامدهای این بدبینی است که معمولاً در کارنامه این شاعران دیده می‌شود. سنایی با آن که خود را در ستیز با سه پدیده زن و زر و جاه قلمداد می‌کند و به صراحت می‌گوید:

من نه مرد زن و زر و جاهم به خدا ار کنم و گر خواهم
در عمل، همواره ناگزیر بوده که با دو تا از آن‌ها در حد نیاز سر و کار داشته باشد؛ زن و زر. می‌گوید اگر به من تاجی از احسان بدهند نمی‌ستانم و «مدحت گویی»‌های من نیز از سر «نیاز» است و نه از «بهر طمع» (سنایی، ۱۳۵۹: ۷۳۶؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۵۳۵). دیدگاه زن‌ستیزانه سنایی که آن را بارها در حدیقه تکرار می‌کند بی‌گمان ناشی از تجربیات تلخ او در زندگی زناشویی است. او در عمل دیده است که «شاهد دل‌شکر، جگرخوار است» (سنایی، ۱۳۵۹: ۶۶۳)؛ این است که غلام را بر عیال ترجیح می‌دهد و به برشمردن مضرات زن می‌پردازد که یکی از آن‌ها بنده شدن مرد در دست زن است (همان: ۶۶۳). به این دلیل است که ثواب رهایی از نفس و شهوت را با حج و عمره برابر می‌شمارد:

یافت امروز فضل عمره و حج هر که را داد حق ز فرج فرج
(همان: ۶۶۵)

سنایی در بحث‌های غریزی، از اصطلاحات و استدلال‌های مرتبط و متناسب با موضوع برای اثبات سخن خود استفاده می‌کند؛ به این سبب است که در این گونه موقعیت‌ها معمولاً زبان او از ادب و نزاکت لازم بهره‌مند نیست (همان: ۶۶۳ - ۶۶۴).

سنایی در حدیقه، نه تنها قسمت‌هایی از مطالب خود را به هجو و هزل و مطایبه اختصاص داده، بلکه گاه در قسمت‌های دیگر نیز برای طرح مطالب خود از تعبیرها و تشبیهات و اصطلاحات رایج در دنیای هجو و هزل

استفاده کرده است. برای نمونه در حکایت مربوط به ازدواج یک جوان با «جفت پر کبر» که «گل رعنا» است و «دو روی و بدعهد»، بقیه ماجرا را با الفاظ و عباراتی کاملاً متفاوت با دنیای عرفان و اخلاق و ادب چنین روایت می‌کند:

جفت پر کبر، نیش بی شهد است گل رعنا دو روی و بدعهد است
پنج ماهه است و یازده ساله نکند کار گاو گوساله
هر که در دام زن نیفتاده است عقل شاگرد و او چو استاد است...
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۶۴-۶۶۵)

انوری نیز دیدگاه هم‌سانی با سنایی درباره زنان دارد و یکی از شخصیت‌های به شدت زن‌ستیز این دوران است. در نقطه مقابل آن دو، نظامی گنجه‌ای قرار دارد که از فرط علائق عاطفی به زنان و توجه به حقوق و جایگاه آنان در جامعه، می‌توان گفت که قرن‌ها پیش از پیدایش فمینیسم، یک فرد فمینیست در تاریخ و فرهنگ ایران بوده است. دیدگاه‌های افراطی کسانی چون سنایی و انوری درباره زنان، از فرط عجیب و غریب بودن موجب حیرت و طنز و طیت است. انوری به صراحت می‌گوید:

زن چه را شاید؟ آن را که بری بر سر چاه در چه اندازی و کس به گه نگیرد او را
(انوری، ۱۳۳۷: ۵۰۶)

او حتی ازدواج با زنان را هم کار قلتبانان می‌داند:
به خدایی که بی‌ارادت او خلق را رنج و شادمانی نیست
کاندرین روزگار زن کردن به جز از محض قلتبانی نیست
(همان: ۵۷۱)

با این اعتقاد است که می‌گوید:
هر که او دل نهد به مهر زنان گردن او سزای تیغ بود
(همان: ۵۷۷)

مار نون نکاح چون بزدت ای به حرّی و رادمردی طاق
هان و هان تا ز کس طلب نکنی هیچ تریاق به ز طای طلاق
(همان: ۶۶۶)

یکی از دلایل مخالفت با ازدواج و زن گرفتن در دوره انوری و سنایی این است که غلام‌بارگی یک سنت رسمی است و در نظام‌هایی که به نوعی سنت برده‌داری را در عمل به کار می‌گرفتند هر کسی می‌توانست به راحتی برای خود غلام و کنیزی بخرد و مالک مطلق جان و ناموس او باشد و از زن گرفتن بی‌نیاز باشد. دیگر این که شیوع آمرذبازی در آن دوران، بسیاری از افراد را از زن گرفتن منصرف می‌کند. چون یکی از هراس‌هایشان این است که فرزندان آن‌ها به وسیله افراد بیگانه دچار تصرف و تجاوز شوند. بر این اساس است که انوری به نکوهش زن‌داری

و ستایش غلامبارگی می‌پردازد. (انوری، ۱۳۳۷: ۴۰۱؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۴۹۰)

ور اسیر شهوتی، باری کنیزک خر به زر
 این قدر دانی که چون خیزی به وقت بامداد
 ور به نُس رغبت نداری، برگذر زو برحق
 شیوه اهل زمانه پیشه کن، بگزین غلام
 روز و شب دوزنده خصم و عدو باشد به تیر
 هم حریف و هم قرین و هم ندیم و هم رفیق
 سرو قدی، ماه‌رویی، سیم‌ساقی، گل‌عذار
 روی مال خویش بینی نه که روی وام‌دار
 کاندراو یک نفع می‌بینی، کدورت صد هزار
 در حضر بی‌بی و خاتون، در سفر اسفندیار
 سال و مه باشد جماع و بوسه را پشت چو یار
 هم غلام و هم کنیزک، هم پیاده هم سوار
 (انوری، ۱۳۳۷: ۴۰۷)

۲۰- پیامد طبیعی این همه نغمه‌های ناساز در زمانه، بدبینی و بدگویی در برابر زمین و زمان بود که یکی از موضوعات محوری در ادبیات سلجوقی به‌شمار می‌رفت. به‌نظر می‌رسد این‌گونه بدبینی‌های مفرط در زمان‌هایی اتفاق می‌افتد که شاعران پس از ناامیدی از آدمی‌زادگان، به این احساس روانی می‌رسند که همه پدیده‌های هستی دست به دست هم داده‌اند تا نگذارند آب خوش از گلوی آدم‌ها پایین برود. احساس می‌کنند گستره آشفستگی‌ها در جامعه چنان وسیع است که نمی‌توان انگشت بر نقطه خاصی گذاشت و یا آن که اوضاع روزگار به گونه‌ای است که نمی‌توان گروه یا فرد خاصی را مقصر قلمداد کرد. انوری نابه‌سامانی‌های موجود در جامعه را گاه به آسمان و افلاک نسبت می‌دهد و گاه به مردمان روزگار.

هفت مُدبِر مُدبِر فلک‌اند چون اجل جمله قاطعان امید
 قمر قلتبان و تیر دو روی که رید بر سیه ز خبث سپید...
 (انوری، دیوان: ۳۹۵؛ حلبی، ۱۳۷۷: ۴۸۱ - ۴۸۲)

آن رباعی منسوب به خیام هم درباره ناخرسندی از ساکنان زمین و آسمان است که می‌گوید:

گاوی است در آسمان و نامش پروین یک گاو دگر نهفته در زیر زمین
 چشم خردت گشای از روی یقین زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین
 (خیام، ۱۳۳۹: ۱۴۴)

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی هم بر ترکان یغماگر و تنگ‌چشم افلاک می‌تازد:

همچو ترکان تنگ چشم آمد فلک زان بود بر جان من یغمای او
 مرد در عالم نه و آبستن است ای عجب شب‌های محنت‌زای او...
 هر کجا بینی هنرمندی که هست گوش گردون پر گهر ز انشای او
 از میان موج خون آید برون نکته‌های نغز جان افزای او...
 هر که او را هست معنی کمترک بیش بینم لاف ما و مای او...
 رو بخر طبلی و بشکن این قلم نه عطارد رست و نه جوزای او

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۲۰: ۳۱۴-۳۱۵)

به این دلیل است که گله‌گزاری‌های او از روزگار دست کمی از سنایی ندارد؛ اما با این تفاوت که او به صورت کلی و با عبارت‌های استعاری، همه مشکلات را به گردن فلک می‌اندازد:

الحذار ای غافلان زین وحشت آباد الحذار الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار...

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۲۰: ۱۶۱)

کمال الدین اسماعیل فرزند او در شکایتی شدیدتر، می‌گوید آن چنان بازار شاعری خراب شده که نه تنها صله‌ای به آن نمی‌دهند بلکه حتی گوش شنوایی هم برای آن وجود ندارد و اگر کسی را بیابی که به شعر تو گوش بدهد و آن را بفهمد تو باید به او صله بدهی:

به عهدهای گذشته امید من آن بود که شعر خوانم بر آن که سیم بستانم
به قحط‌سالی افتادم از هنرمندان که گر بیان کنم آن را به شرح نتوانم
اگر بیابم آن را که شعر دریابد بدو دهم صلتی تا سخن بر او خوانم

کمال اسماعیل، دیوان: ۲۳۹؛ به نقل از: بهزادی، ۱۳۸۳: ۱۳۴)

یکی از واکنش‌های طبیعی در برابر این نغمه‌های ناسازگار، توصیه به بی‌طمعی و قناعت‌ورزی است. روی آوردن شماری از شاعران در دوره سلجوقیان به زهد و عرفان، بدون تردید اگر از نظر روان‌شناسی ناشی از سائقه‌های درونی باشد، از منظر جامعه‌شناسی ریشه در نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی داشته است. رفتار سنایی و عطار را از این منظر نیز می‌توان ارزیابی کرد. سنایی بارها ناخرسندی خود را از زمانه‌ای که در آن ناشایستگان جانشین افراد شایسته می‌شوند و جولان می‌دهند ابراز می‌کند:

دور این عالم به آخر آمدست از بهر آنک هر زمان بر رادمردی سفله‌ای مهتر شود
آن نیننی آفتاب آن جا که خواهد شد فرو سایه گوهر فزون ز اندازه گوهر شود

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۶۷-۱۰۶۸)

سنایی چاره کار را در این وضعیت، روی آوردن به صحرای بی‌طمعی و قناعت می‌داند و دوری گزیدن از خسیسان و بخیلان:

چو بی‌طمعی و آزادی گزیدم دلم بیزار گشت از حرص و قانع
بر آزاد مردان و کریمان گران‌تر نیست کس از مرد طامع...
خسیسان را چرا اکرام کردیم بخیلان را چرا کردیم خاضع...
حذر کن ای سنایی تو از این‌ها تو را باری ندانم چیست مانع
بُر زین ناکسان و دیگران گیر کثیر الناس ارض الله واسع

(همان: ۱۰۷۶-۱۰۷۷)

انوری هم قناعت را بهترین کیمیا می‌داند:

کیمیایی تو را کنم تعلیم که در اکسیر و در صناعت نیست

رو قناعت گزین که در عالم کیمیایی به از قناعت نیست
(انوری، ۱۳۳۷: ۵۷۰)

۳. نتیجه‌گیری

- در عهد سلجوقیان، به همان سان که حکومت از ساختار قومی و قبیله‌ای - یعنی حکومتی از هم گسسته اما به هم پیوسته - برخوردار است، گسترش‌پذیری و پیوستگی، یا تمرکز و تکثر و توسعه و تنوع از خصوصیات بسیاری از پدیده‌های مختلف فکری و فرهنگی است. بخشی از پیامدهای مثبت فکری و فرهنگی این نوع تنوع عبارت است از: توسعهٔ ترجمه و تألیف داستان، استمرار ادبیات حماسی، گسترش اندیشه‌های صوفیانه، وارد کردن اندیشه‌های عرفانی و فلسفی به درون شعر، عمومیت یافتن ادب انتقادی و اعتراضی، بروز نمودهایی از ادب عامه در داستان‌های تألیفی و قطعات و فکاهیات، نوآوری‌های شگفت‌انگیز در انواع و شیوه‌های نثرنویسی، شیوع هجو و هزل و فکاهیات در ادبیات شعری. گروه‌های مختلف مذهبی، عرفانی، ادبی در این دوره از شاخه‌های متنوع و مختلفی برخوردار می‌شوند و هر کدام به تولید آثار می‌پردازند. شاخه‌ای چون تصوف، با حفظ اساس و اصول و اعتقادات، به‌طور جدی به شعبه‌ها و شاخه‌های متعدد تقسیم می‌شود. در قلمرو مذهب نیز با اختلافات فراوانی که در دیدگاه‌های کلامی و فقهی و تفسیری و حدیثی حادث می‌شود شاخه‌های چندگانه‌ای پدید می‌آید. در دنیای ادبیات شعری و تألیف کتاب‌های نثر، فکرها و سبک‌ها و شیوه‌های متنوعی به وجود می‌آید که خیره‌کننده است. تنوع در دنیای شعر هم چیزی کم‌تر از نثر ندارد؛ گاهی حتی یک شاعر نوآوری‌های گوناگونی در کارنامهٔ خود دارد: ادبیات اعتراضی سنایی و ناصر خسرو، دیدگاه‌های کلامی و مذهبی ناصر خسرو، دیدگاه‌های عرفانی و نیز قلندرانهٔ سنایی، گرایش سوزنی سمرقندی به هجو و هزل‌گویی و ترکیب آن با مدّاحی، خلوص عرفانی و شیفتگی به داستان‌گویی و بهره‌گیری از نظم و نثر در اندیشه‌های عطار، دیدگاه‌های فلسفی و ریاضی و نجومی در نوشته‌های منظوم و منثور خیام، دیدگاه‌های عرفی و عاطفی و زبان محلی در باباطاهر، قصیده‌های استوار و غزل‌های جذّاب و قطعه‌های انتقادی و هجایی در دیوان انوری، داستان‌سرایی‌های فخرالدین اسعد گرگانی و نظامی، حبسیه‌سرایی‌های مسعود سعد سلمان (و نیز: شیری، ۱۳۹۸: ۴۲۳-۴۲۴ و ۴۳۷-۴۳۹).

در دورهٔ غزنویان و سلجوقیان، پادشاهان بزرگ مملکت، چون سلطان محمود غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی، آشکارا از طرف‌داران سرسخت غلام‌بارگی بودند و در قلمرو عرف و عادت هم، به دلیل آن که به‌طور غیررسمی، جامعه مالکیت انسان بر انسان را که همان برده‌داری باشد به رسمیت شناخته بود و صاحبان غلام و کنیز، اختیار جان و مال و ناموس برده‌های خود را داشتند، این گونه اعمال در سنت عمومی جامعه به رسمیت شناخته شده بود و قبحی با خود به همراه نداشت. داستان‌های عاشقانه‌ای که دربارهٔ سلطان محمود و ایاز در تاریخ این دوران پدید آمده و تفسیرهای ادبی و عرفانی آن، به‌خوبی از مقبولیت این گونه رابطه‌ها در جامعه حکایت دارد. روایت و توصیف گستردهٔ عشق‌های مذکر به مذکر در این دوران که از بسامد بالایی در شعر شاعران برخوردار است این واقعیت را به اثبات می‌رساند که این گونه رابطه‌ها، یکی از سنت‌های رایج در این دوران بوده و ظاهراً مخالفان چندانی هم نداشته است. درگیر بودن سپاهیان و صوفیان و عالمان و بازرگانان با موضوع سفرهای طولانی و لشکرکشی‌ها و دوری از

خانواده، یکی از اسباب‌های عمده برای عمومیت و مقبولیت این گونه رابطه‌ها در جامعه بوده است. به اسارت در آوردن افراد دشمن و بخشیدن غلام و کنیز به شاعران و شخصیت‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی از طرف حکومت و رجال سیاسی، اسباب دیگری برای شیوع نوعی نظام برده‌داری غیررسمی در جامعه بوده است که یکی از پیامدهای منفی آن پدید آمدن انحرافات اخلاقی در جامعه و به تبعیت از آن شکل‌گیری ادبیات شفاهی و حتی مکتوب با بن‌مایه‌های هزل و هجو و فکاهه بوده است. بر این اساس با آن که دوره غزنوی عصر ادبیات کاملاً جدی با رگه‌های کم‌رنگی از هجویه‌سرایی است اما با آن گونه رفتارهای اجتماعی و گفتارهای ادبی، زمینه‌های شیوع و گسترش هزل را در دوره سلجوقیان مهیا می‌کند.

- در دوره سلجوقیان حتی در حوزه طنزپردازی نیز که یکی از شاخه‌های ادبی به‌شمار می‌رود می‌توان عنصر توسعه و تنوع را مشاهده کرد. عطار با داستان‌های عقلای مجانبین، طنزهای عرفانی - عامیانه خلق می‌کند که در ذات خود نوعی اعتراض به چندوچون آفرینش و همه پدیده‌های سیاسی و اجتماعی است و نام آن‌ها را می‌توان مجنونیات گذاشت. خیام طنزهای فلسفی به وجود می‌آورد که با شکاکیت‌های علمی نسبت به جامعه و هستی همراه است و عنوان مناسبی که می‌توان بر آن‌ها نهاد طنزهای خیامی یا فلسفیات خیام است. انوری بیشتر درگیر جدال با رجال سیاسی و فرهنگی و شاعران دیگر است و در این کار از زبان تند ناسزاگویان استفاده می‌کند و خالق هجوهای ادبی و شخصی و سیاسی می‌شود؛ سوزنی سمرقندی متخصص هزل‌گویی است و با رفتار استثنایی خود، به‌طور گسترده ادبیات ایران را به جانب هزل‌گویی سوق می‌دهد و ساختارهای ترکیب یافته از مدح و هجو و هزل پدید می‌آورد. در فضای عمومی جامعه نیز در این دوره مانند همه دوره‌ها، لطیفه‌ها و حکایت‌های فکاهه‌آمیز همواره نقل مجالس و مکتوبات ادبی است. اما در دوره مغولان وضعیت فکری و فرهنگی جامعه به تبعیت از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن کاملاً دگرگون می‌شود و توسعه و انبساط جای خود را به انقباض و گردآوری و حفظ برجای‌مانده‌ها می‌دهد و نخستین بازگشت به فرهنگ گذشته از طریق تلاش برای حفظ داشته‌ها در این دوره انجام می‌گیرد.

منابع

- انوری ابیوردی (۱۳۳۷)، *دیوان انوری*، ۲ ج، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بهزادی اندوهجردی، حسین (۱۳۸۳)، *طنزپردازان ایران*، تهران: دستان.
- جاجرمی، محمد بن بدر (۱۳۵۰)، *مونس الاحرار فی دقائق الاشعار*، مقدمه محمد قزوینی، به کوشش میرصالح طیبی، ۲ ج، تهران: انجمن آثار ملی.
- جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (۱۳۲۰)، *دیوان استاد جمال‌الدین*، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: چاپخانه ارمغان.
- جوادی، حسن (۱۳۸۴)، *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*، تهران: کاروان.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۷)، *تاریخ طنز و شوخ‌طبعی در ایران و جهان اسلام*، تهران: بهبهان.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲)، *دیوان خاقانی*، تصحیح ضیاء الدین سجادی، تهران: زوار.
- خیام نیشابوری، عمر (۱۳۳۹)، *رباعیات حکیم خیام نیشابوری*، به اهتمام محمدعلی فروغی و قاسم غنی، تهران: نشر.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۸۶)، *راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق*، به سعی و تصحیح محمد اقبال، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر [و] مجتبی مینوی، تهران: اساطیر.
- سنایی غزنوی، حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۶۲)، *دیوان اشعار سنایی*، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی.

- (۱۳۳۶)، دیوان حکیم سنایی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیر کبیر.
- (۱۳۵۹)، *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، *دیوان حکیم سوزنی سمرقندی*، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۸.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰)، *تازیانه‌های سلوک*، نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی، چاپ یازدهم، تهران: آگاه.
- شیر، قهرمان (۱۳۹۸)، *تکوین و تکامل نشر فارسی*، تهران: نشر ورا.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۳)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، چاپ ششم، تهران: فردوسی.
- (۲۵۳۶)، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد ۲، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.
- عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری (۱۳۸۶)، *مصیبت‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- (۱۳۸۷)، *الهی‌نامه*، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار (۱۳۳۵)، *قابوس‌نامه*، با تصحیح عبدالمجید بدوی، تهران: کتاب-فروشی ابن سینا.
- عوفی، محمد (۱۹۰۶)، *لباب اللباب*، به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد برون انگلیسی و مقدمه به قلم محمد قزوینی، ۲ ج، لیدن.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۷)، *سخن و سخنوران*، تهران: زوار.
- کارگر جهرمی، فاطمه؛ عباس احمدوند و زهیر صباحیان گرجی (۱۳۹۵)، «طنزپردازان و شیوه‌های طنزپردازی در ایران عصر سلجوقیان»، *مجله مطالعات تاریخ فرهنگی*، پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، سال هشتم، شماره بیست و نهم، پاییز ۱۳۹۵: ۲۳-۴۸.
- مهستی گنجوی (۱۹۸۵)، *رباعیات*، ترتیب‌دهنده و مقدمه: رفائیل حسینوف، زیر نظر: محمد آقاسلطانزاده، باکو.
- نظامی عروضی سمرقندی (۱۳۲۷ق)، احمد بن عمر بن علی، *چهارمقاله*، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی، با شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی به کوشش محمد معین، لیدن هلند.

References

- Anuri Abivardi, *Divan Anuri*, 2 vols., by Mohammad Taghi Modares Razavi, Tehran, Translation and Publishing Company, 1337.
- Behzadi Andohjardi, Hossein, *Humorists of Iran*, Tehran, Dostan Publications, 2013.
- Jajermi, Muhammad bin Badr, *Munes al-Ahrar fi dagayeg al-ashar*, preface of Muhammad Qazvini, edited by Mir Saleh Tabibi, 2 vols, Tehran, National Art Association, 1350.
- Jamal al-Din Muhammad bin Abd al-Razzaq Isfahani, *Diwan Ustad Jamal al-Din*, corrected and edited by Hassan Vahid Dastgardi, Tehran, Armaghan Printing House, 1320.
- Javadi, Hassan, *History of humor in Persian literature*, Tehran, Karvan Publications, 1394.
- Halabi, Ali Asghar, *The History of Humor and Humor in Iran and the Islamic World*, Tehran, Behbahan Publications, 1377.
- Khaqani Shervani, Badil bin Ali, *Divan Khaqani*, corrected by Ziauddin Sajjadi, Tehran, Zovar Publications, 2012.
- Khayyam Neyshaboori. O. (1960). *Quatrains Of Hakim Khayyam Neyshaboori*. Efforted By Forooghi. M. And Ghani. Gh. Tehran: Nashr.
- Rawandi, Muhammad bin Ali bin Suleiman, *Rahat al-Sudour and Ayat al-Suror in the history of the Seljuqs*, edited and corrected by Muhammad Iqbal, with a foreword by Badi al-Zaman Farozanfar [and] Mojtabi Minavi, Tehran, Asatir Publications, 2016.
- Sanai Ghaznavi, Hakeem Abul Majd Majdod ibn Adam (1362) *The Diwan of Sanai Poems*, by the efforts of Mohammad Taghi Modares Razavi, Tehran, Sanai Publications.

- , (1359) *Hadith al -Haqiqe and Shari'at al -Tariqa*, correction and correction of Mohammad -Taghi Modarres Razavi, Tehran, University of Tehran Publications.
- , (1957), *Diwan Hakim Sanai*, edited by Mazaher Mosafa, Tehran, Amir Kabir.
- Suzani Samarqandi, *Diwan Hakim Sozni Samarqandi*, edited by Naseruddin Shah-Hosseini, Tehran, Amirkabir Publications, 1338.
- Shafi'i Kadkani, Mohammad Reza, *Tazianeh-hai Suluk*, criticism and analysis of several poems by Hakim Sanai, 11th edition, Tehran, Aghah Publications, 2019.
- Shiri, gahreman, *Development and Evolution of Persian Prose*, Tehran, Vera Publishing vara, 2018.
- Safa, Zabihullah, *history of literature in Iran*, vol.1, 6th edition, Tehran, Ferdowsi Publications, 1363.
- , *History of literature in Iran*, volume 2, fifth edition, Tehran, Amir Kabir, 2536.
- Attar, Farid al-Din Mohammad bin Ebrahim Neishabouri, *Mosibatnameh*, introduction, corrections and notes by Mohammad Reza Shafi'i Kodkani, Tehran, Sokhon Publications, 2016.
- , *Elahinameh* revised and annotated by Mohammad Reza Shafiei Kadkani, Tehran, Sokhon Publications, 1387.
- Onsor Al-Maali Kikaus bin Iskandar bin Qaboos bin Voshamgir bin Ziyar, *Qaboos-nameh*, corrected by Abdul Majid Badavi, Tehran, Ibn Sina Books Publishing House, 1335.
- oufy, Muhammad, *Lebab al-Labab*, with the efforts and corrections of Edward Bravn English and the introduction by Mohammad Qazvini, 2 volumes, Leiden, 1906.
- Forozanfar, Badie Al Zaman, *Sokhon and Sokhonvaran*, Tehran, Zovar Publications, 2017.
- Kargar Jahormi, Fatemeh, Abbas Ahmadvand, Zuhair Sabahian Gurji, "Humorists and satirical methods in Seljuk era Iran", *Journal of Cultural History Studies, Journal of the Iranian History Association*, Year 8, Number 20 9th, Fall 2015: 48-23.
- Mehsti Ganjavi, *Rabaiyat*, arranger and introduction: Rafael Hosseinov, supervised by: Mohammad Agha Sultanzadeh, Baku, 1985.
- Samarkandi aruzi Nizami, Ahmed bin Omar bin Ali, *four essays*, edited by Muhammad Qazvini, with explanation of words and phrases and explanation of literary points by Muhammad Moin, Leiden, Holland, 1327 AH.